

مجله زبان و ادبیات عربی (مجله ادبیات و علوم انسانی سابق)، سال یازدهم، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۸، شماره پیاپی ۱۷۷۲۰/۱

طاهره قلی پور زبید^۱ (دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کاشمر، کاشمر، ایران، نویسنده مسئول)

محمد شایگان مهر^۲ (استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کاشمر، کاشمر، ایران)

محمد جعفری^۳ (استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کاشمر، کاشمر، ایران)

صص: ۲۳۰-۱۹۵

واکاوی اسطوره سیمرغ و عنقاء در شاهنامه فردوسی و مجمع الامثال میدانی

چکیده

اسطوره‌های سیمرغ و عنقاء یکی از نمودهای وحدت اندیشه بشری است. پرواز، آرزوی دیرینه و میل به جاودانگی بشر در آن‌ها متصور است. اساطیر به دلیل بن‌مایه‌های تاریخی و اهمیت در حماسه و امثال تجلی یافته‌اند. نگارندگان در این جستار به بررسی سیمرغ شاهنامه فردوسی و عنقاء مجمع الامثال میدانی به روش تطبیقی - تحلیلی با هدف تحلیل ریشه‌های کهن و بیان وجوه اشتراک و افتراقشان پرداختند. از یافته‌های تحقیق برمی‌آید که سیمرغ و عنقاء ریشه در فرهنگ اوستا و زبان سامی داشته و وجود تصاویر ترکیبی و دگرگونی، عامل پیدایش نیروی خیر و شرشان است. احساس ترس و سرخوردگی باعث پیدایش این‌گونه اساطیر خون‌خوار است. ارتباط سیمرغ با گیاه بی‌مرگی نمود عقل و خرد، و عنقاء در محیط خشک تجلی نماد مرگ است. در این پژوهش شباهت‌هایی از جمله ویژگی‌های عجیب، زاد و ولد و سکونت... و تفاوت‌هایی مانند؛ محتوا، هدف و نوع عمل... بررسی گردیده است. منشاء اشتراکات فطرت انسانی، اعتقادات دینی و تخیلات جمعی است و تفاوت‌ها به محیط بازمی‌گردد. در بازآفرینی داستان‌ها مشخص شد مرگ و امید، جادو و خرد در آن دوره بر جامعه ایران حاکم بود. در حالی که بر جامعه عرب مرگ و جادو سایه افکنده بود. دو اسطوره با هستی و آرمان بشر تناسب داشته و تحولات اجتماعی بعد از اسلام در شباهت بیشترشان مؤثر بوده است.

کلیدواژه‌ها: اسطوره، سیمرغ، عنقاء، شاهنامه فردوسی، مجمع الامثال میدانی.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۰/۰۴ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۶/۲۱

پست الکترونیکی: 1. gholipoor.1352@yahoo.com 2. shygan47@gmail.com 3. d.m.Jafari92@gmail.com

۱. پیشگفتار

اسطوره فعالیت فکری متکامل انسان بدوی است و آن مجموعه‌ای از حکایت‌ها و داستان‌های جالبی است که از قدیمی‌ترین دوران، مملو از انواع شگفتی‌ها و معجزاتی بوده و در آن خیال با واقعیت در آمیخته و به دست ما رسیده است. در آن عالم پدیده‌ها با انسان‌ها، حیوانات، گیاهان و عالم مافوق طبیعت پیوند می‌یابند. (داوود، ۱۹۷۵: ۱) کلمه اسطوره در قرآن نیامده اما واژه اساطیر ۹ مرتبه به صورت جمع در سوره‌های انفال/۳۱ و انعام/۲۵... آمده است. مفسرین «إِنَّ هَذَا الْأَسَاطِيرُ الْأُولَى» الْأَسَاطِيرُ الْأُولَى را به معنی اخبار نوشته شده امت‌های گذشته که باطل هست، تفسیر می‌کند. (طبری، ۱۴۱۴، ۱۸: ۳۷) قریب به اتفاق مفسرین در مورد آن نظر یکسانی دارند.

با این همه اسطوره شناسان تاکنون تعریفی واحد و پذیرفتنی برای همگان در مورد اسطوره ارائه نداده‌اند. در تعریف اسطوره آمده است: «قِصَّةٌ مُّقدَّسهٌ تروى حَدَثًا وَقَعَفِ بَدایَةُ الزَّمانِ» (عجینه، ۱۹۹۴، ۱: ۶۳) اسطوره همان داستان مقدسی که از وقایع دوران اولیه روایت می‌کند. از نظر گیرو، اسطوره‌ها نخستین تجلیات هوش بشر هستند و منبع الهام نخستین قصه‌هایی است که انسان یافت. (لوفر دلاشو، ۱۳۶۶: ۴۸) الیاده دین‌شناس معروف رومانی می‌گوید: اسطوره بیانگر تاریخی مقدس و سرگذشتی قدسی است. شخصیت‌های این سرگذشت در نظر معتقدان بدان همیشه برتر از انسانند و این روایات بیانگر حقایقند، نه تخیلات (نجفی ایوکی، ۱۳۹۴، ش ۳۶: ۱۱۲) بنابراین اسطوره سرگذشت قدسی و مینویی که رخ داده و به بقا پدیدار گشته، دارای موجودات فراطبیعی است که کارهای خلاق یا فرا طبیعی بودن اعمال شخصیت‌ها را عیان می‌سازند. بنابراین نمادهای اساطیری در حیطه اندیشه، ذهن و احساسات انسان جای دارد. با حضور آنهاست که تمدنی بارور یا فقیر تصور می‌شود.

اسطوره شناسی به بررسی روابط میان افسانه‌ها و جایگاه آن‌ها در دنیای امروز می‌پردازد. به تعبیر یونگ و فروید اسطوره شناسی دانشی است، که از فرافکنی نمادین تجربیات روانی نوع بشر به وجود آمده است. اسطوره شناسی تطبیقی به دانشی اطلاق می‌شود، که در آن به بررسی و مقایسه نظام‌مند اسطوره‌ها و مضامین اسطوره‌ای فرهنگ‌های مختلف، به ویژه فرهنگ‌هایی با خاستگاه مشترک، می‌پردازد تا از این رهگذر ساختارهای مشترک و همانندی‌های دینی یا

اجتماعی آنها را روشن سازد یا اساطیر کهن این اقوام را به گونه‌ای بازسازی نماید. وظیفه این علم، تطبیق و مقایسه اسطوره‌های فرهنگ‌های مختلف به منظور شناسایی ریشه‌ها و صفات مشترک آنهاست. پیشینه این دانش دست‌کم به دو قرن پیش باز می‌گردد که دانشمندان اروپایی به بررسی فرهنگ‌های شرقی پرداختند. اسطوره شناسی تطبیقی رویکردهای روان‌شناسی، دین‌شناسی، توده‌شناسی و زبان‌شناسی دارد. (ر.ک. صانع‌پور، ۱۳۹۰: ۲۷-۲۶)

اسطوره عنقاء یک نمونه از تبادل فرهنگی بین تمدن‌هاست. در میان ملت‌ها با نام‌های مختلف شناخته می‌شود. به عنوان مثال، در نزد عرب «عنقاء»، در نزد هندی‌ها «سمندل»، در نزد مصریان قدیم «بنو»، در نزد یونانی‌ها و رومی‌ها «فینیق» و در نزد ایرانیان «سیمرغ» نام دارد. (نضال، ۲۰۰۱: ۳۵) ما به دنبال این پرسش هستیم که آیا میان دو اسطوره سیمرغ فردوسی و عنقاء در امثال عربی میدانی با وجود منشأ متفاوت شباهت وجود دارد؟ تعالیم آسمانی و قومی در شکل‌گیری اسطوره سیمرغ و عنقاء چه نقشی داشته است؟ در این پژوهش با توجه به ویژگی‌هایی که بیان خواهد شد. سیمرغ معادلی برای عنقاء است.

۱.۱. تعریف موضوع

اسطوره با ادبیات رابطه متقابل دارد. آن اسطوره عَدَّتْ الْأَدبَ وَالْأَدبُ حَافِظٌ عَلَى الْأَسْطُورَةِ و بقایاها (حنون، ۲۰۱۷: ۱۸۷) اسطوره آبشخور (مغذی) ادبیات و ادبیات محافظ بقای اسطوره است. اسطوره‌های حیوانی نشانه‌ای بر وحدت عالم حیوان و انسان است و سبب از بین بردن فاصله‌های میان آن دو است. رموز حیوانی در اساطیر شکل، رنگ، حرکت و رابطه‌ای خاص به عالم انسانی می‌بخشد. رمزهای حیوانات اسطوره‌ای رمز مردم‌شناسی است که میان همه بشر مشترک است و در جایی که «کلیات بشر» نامیده می‌شود، داخل می‌گردد و در قالب تمدن فرود آمده و شکل می‌گیرد و مرجعی برای انسان است و جایگاه و ارزش‌های مثبت و منفی او را معلوم می‌کند.

بررسی عنقاء این پرنده خیالی، وهمی، عجیب و محال وقوع دارای اهمیت است زیرا نبودن وجود خارجی ما را از شناخت حقایق ذهنی که بشر به آن ایمان دارد منع نمی‌کند. اگرچه جوامع مختلف عقیده به آن را حفظ کرده و تحولات اجتماعی در جهش معنای آن مؤثر بوده است. ما در این پژوهش از طریق واکاوی نماد عنقاء در کتاب مجمع‌الامثال میدانی و نماد

سیمرغ در شاهنامه پی به رؤیاهای مشترک دو ملت عرب و ایران خواهیم برد. می‌دانیم که امثال منعکس‌کننده حقایق جامعه و شاخه‌ای از ادبیات عامیانه است که در تاریخ ملت‌ها باقی مانده است. اسطوره عنقاء در کتاب مجمع‌الامثال همراه با حکایات آن به صورت مختصر و ارجاع داده به داستان‌های تاریخی آمده است؛ بنابراین تلاش کردیم اصل داستان را از سایر کتب تاریخی بیاوریم.

اما فردوسی داستان‌های اصیل ایرانی را در حماسه تاریخی خود به نظم درآورد و رؤیاهای ایرانیان باستان را در آن متجلی گردانید. رؤیاهای ادبی شاعر ریشه در رؤیاهای مردم و جامعه‌اش دارد که او از آن تأثیر پذیرفته است. البته اساطیر موجود در ادبیات ریشه در تفکرات و تخیلات جامعه دارد و از فکر و خیال رشد یافته و در لفافه ایمانش پیچیده شده است. امروزه مقایسه اساطیر از مهم‌ترین عرصه‌های ادبیات تطبیقی است.

۲.۱. بیان مسئله و روش تحقیق

این پژوهش با در نظر گرفتن شاهنامه فردوسی و مجمع‌الامثال میدانی، در پی بررسی اسطوره سیمرغ و عنقاء در این دو اثر می‌باشد. در این زمینه، پس از بررسی بن‌مایه‌های تاریخی اسطوره سیمرغ فردوسی و عنقاء میدانی، به وجوه اشتراک و افتراق سیمرغ با عنقاء، اشاره خواهد شد. در ادامه، عاملی که سبب تحولات معنایی این دو نماد اسطوره‌ای در متون فارسی و عربی شده است، بررسی و پیام آن برای مخاطبان امروزی بیان خواهد شد. پژوهش قصد دارد به این سؤالات پاسخ دهد. ۱- ریشه‌های تاریخی اسطوره‌ی سیمرغ فردوسی و عنقاء میدانی چیست؟ ۲- وجوه اشتراک و افتراق اسطوره سیمرغ با عنقاء در چیست؟ این تحقیق به روش کتابخانه‌ای و تحلیلی به بررسی دو اسطوره به شکل تطبیقی پرداخته و می‌تواند مقدمه‌ای برای پژوهشگران حوزه فرهنگ، ادب و عرفان باشد.

۳.۱. فرضیه‌ها و ضرورت تحقیق

با واکاوی نماد سیمرغ و عنقاء در فرهنگ و ادب دو ملت پیوند آن دو در عرصه‌های اندیشه، فرهنگ و تاریخ شناخته می‌شود. محقق باید با تفکر در پیشینه سیمرغ و عنقاء در تاریخ و فرهنگ دو ملت به عنوان گنجی ارزنده بنگرد و تا به فهم مشترک متون ادبی دو ملت دست یابد. در این پژوهش مشخص خواهد شد. ۱- نماد سیمرغ ریشه در فرهنگ ایران باستان دارد.

۲- نماد عنقاء ریشه روایات زبان سامی دارد. ۳- تصاویر ترکیبی و پدیده دگرگونی، عامل پیدایش نیروی خیر و شرّ این دو است. ۴- این دو نماد از نظر علمی قبل توجیه است. ۵- کهن الگوهای مشترک جمعی، فطرت و اعتقادات دینی سبب پیدایش اشتراکاتی بین دو اسطوره سیمرغ شاهنامه با عنقاء میدانی شده است. ۶- محیط و فرهنگ خاص هر قوم سبب تفاوت‌های بین آن دو شده است. تلاش می‌کنیم پیوندها، همانندی‌ها و حتی ناهمانندی‌ها را در وراء مرزهای تاریخی و داد و ستدهای دو سویه دو اسطوره را تحلیل کنیم.

۱. ۴. پیشینه تحقیق

در زمینه ابعاد مختلف شاهنامه فردوسی به‌ویژه سیمرغ تحقیقات گسترده‌ای صورت گرفته و می‌گیرد، اما با وجود اینکه مجمع‌الامثال میدانی از آغاز تاکنون مرجعی در امثال و حکم عربی بوده، شخصیت میدانی در ایران و عرب کمتر مورد توجه قرار گرفته است. اگرچه این دو ادیب، بزرگ‌ترین خدمت‌ها را به ادب فارسی و عربی نموده‌اند. البته حماسه فردوسی در تاریخ ایران ماندگار گشته و در ایران کمتر کسی است که با نام فردوسی آشنا نباشد. مقالات و کتب متعددی تاکنون درباره سیمرغ و عنقاء و موضوعات مرتبط آن نوشته شده مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

۱. حجازی، بهجت السادات (۱۳۸۸) «باز آفرینی اسطوره‌های سیمرغ و ققنوس»، مطالعات عرفانی، ش ۱۰، کاشان، صفحه ۱۱۹-۱۴۷. در این اثر نویسنده با باز آفرینی اسطوره سیمرغ و ققنوس پرداخته و دلایل بیرونی و درونی را در احیای این دو اسطوره مؤثر دانسته و ادبیات عرفانی را نتیجه ارتباط گذشته با حال معرفی کرده است. اما به عنقاء اشاره‌ای نشده است.
۲. قلی‌نژاد، خسرو (۱۳۸۹)، «خاستگاه سیمرغ از دیدگاه اسطوره‌شناسی تطبیقی»، پژوهش‌های ادبی، س ۷، ش ۲۸، صفحه ۶۱-۹۶. در این اثر نویسنده به بررسی تطبیقی سیمرغ با سایر مرغان اساطیری سایر ملل از جمله، عنقاء پرداخته است؛ اما بسیار مختصر به عنقاء اشاره شده است.

۳. اسدالله، مهناز (۱۳۹۷) «اسطوره ققنوس و سیمرغ»، روی سایت [www.ir.hamshahrionline](http://www.ir.hamshahrionline.com) : ۳، تاریخ دریافت ۹۶/۱۱/۱ در این اثر نویسنده اسطوره سیمرغ و عنقا

را در اساس با یکدیگر متفاوت دانسته ولی بعدها به دلیل مرغ بودن هر دو به جای هم بکار رفته‌اند. اما اشاره‌ای به کهن الگوهای مشترک دو ملت نشده است.

۴. عجینه، محمد (۱۹۹۴)، موسوعه الاساطیر العرب علی الجاهلیه و دلالت‌ها، طبعه الاولی، لبنان، بیروت، دارالفارابی. در این اثر به اساطیر مختلف عرب از جمله عنقاء اشاره شده است و عنقاء را معادل سیمرک دانسته، اما به تطبیق سیمرغ شاهنامه و عنقاء میدانی هیچ اشاره‌ای نشده است. در مورد سیمرغ فردوسی مقالات متعددی نگاشته شده که به سبب کثرت از ذکر آن خوداری می‌کنیم اما در مورد مقایسه سیمرغ فردوسی با عنقاء میدانی تاکنون پژوهشی صورت نگرفته است. از این جهت منحصر می‌باشد.

فردوسی شاعر، حکیم و حماسه‌سرای ایران قرن چهارم و پنجم است و در امثال و حکم دهخدا بیش از ۳۰۰ بیت حکیمانه از شاهنامه آمده است. ابوالفضل‌احمد بن محمد نیشابوری مشهور به میدانی زبان‌شناس، ادیب، شاعر و نویسنده ایرانی قرن پنجم و ششم (ه.ق.) است که به دو زبان فارسی و عربی کاملاً مسلط بود. ابن خلکان گفته است. میدانی در علوم ادبی خصوصاً لغت و امثال عرب به درجه اتقان رسیده بود. از مهمترین تالیفات او مجمع‌الامثال است که به خواسته‌ی ابوعلی محمد بن ارسلان گرد آورده است و امثال رایج عربی قبل و بعد از اسلام را در ۲۸ باب و ۲ باب دیگر را به نام ایام العرب و اقوال پیامبر و خلفا و عرفا گرد آورده است. (ر.ک. میدانی، ۱۹۹۶، ۱: مقدمه)

یکی از وجوه مشترکی که در تألیف آن دو اثر دیده می‌شود، بحث امانت‌داری این دو نویسنده است. فردوسی علاوه بر شاهنامه منثوری که در دست داشته، از داستان‌های پهلوانی دیگری که از زبان پهلوی به عربی و از عربی به فارسی نقل شده بود، استفاده می‌کند. او در هر موردی مانند محدثی امین مراقب صحت نقل بوده است. و می‌گوید:

یکی نامه بد از گه باستان فراوان بدو اندرون داستان

(ریاضی، ۱۳۸۶، ۱: ۳۲)

میدانی در جمع‌آوری امثال عربی و حکایاتش، اشعار مشهور را نوشته و امثال مولدون^۱ را جدا نموده است و سعی کرده که نهایت دقت را در جمع‌آوری امثال عربی داشته باشد. اما به علت گستردگی موضوع، او مجبور شده حکایات را به صورت مختصر بیاورد و گاهی فقط به

ذکر نام داستان و ناقلین آن اکتفا نموده است. بدین سبب گاهی در قسمت تطبیق مجبوریم داستان کامل را از کتاب‌هایی مانند؛ موسوعه الاساطیر العرب و حیاة الحیوان... بیاوریم. در این پژوهش سه جایگاه اصلی اساطیر حماسه، داستان‌ها و امثال عامیانه در کنار هم مشاهده می‌گردد.

۲. پردازش موضوع

پرنندگان در فرهنگ‌های باستانی همواره در شمار جانداران سپند و ارجمند بوده‌اند. مردمان کهن پرنندگان را آفریدگانی «فراسویی» و از گونه دیگر می‌پنداشتند و از آنجا پرنندگان جایگاه گسترده‌ای در نمادهای اسطوره‌ای یافته‌اند. برخی آن‌ها را با خدایان و نیروهای برتر در پیوند می‌دانسته‌اند. (کزازی، ۱۳۸۰: ۷۲) پرنندگان اساطیری در دنیا بسیارند و هر کدام نمادی از تعبیر و مفاهیمی خاصی، قرار گرفته‌اند. پرنندگان در آسمان پرواز می‌کنند و اخبار غیب را برای انسان می‌آورند و پرواز، آرزوی دیرینه انسان، در زندگی آنها تصویر می‌شود. پرواز و غیب شدن در آفاق تجلی رمز بی‌نهایت طلبی و جاودانگی انسان است. باز آفرینی داستان‌های پرنندگانمانند، سیمرغ و عنقاء که تناسب با هستی بشر امروزی دارند، سبب استفاده نمادین برای بیان مسائل اجتماعی عصر ما شده است. وجود اسطوره سیمرغ و عنقاء در اشعار شاعران معاصرمانند؛ موسوی گرمارودی، ... و ایلپا ابو ماضی... تاییدی بر گفته‌های مذکور است.

۲.۱. بررسی نماد سیمرغ در شاهنامه

حضور اسطوره سیمرغ در فرهنگ ایران به دوران باستان باز می‌گردد. او در شاهنامه همچون زال پدیده‌ای پیچیده و مبهم، و تبلوری از انگاره‌ها و تلقین‌های متضاد اقوام ایرانی است. سیمرغ، چهار بار در شاهنامه حضور می‌یابد. و در طی همین مراحل، تجلی ایزدی و اهریمنی از هستی او دریافت می‌شود.

مرحله اول؛ زال با موی سفید متولد شد. پدرش از ترس سرزنش و تمسخر دیگران، او را بیرون برده و رها می‌کند. سیمرغ که به دنبال غذا می‌گشت او را پیدا می‌کند و به آشیانه می‌برد. فردوسی می‌گوید:

یکی شیرخواره خروشنده دید	جهان را چو دریای جوشیده دید
زخارش گهواره و دایه خاک	تن از جامعه دور و لب از شیر پاک

فرود آمد از ابر سیمرغ و چنگ
ببردش دهان تا بالبرزکوه
نگه کرد سیمرغ با بچگان
شگفتی برو بر فکنند مهر
خداوند مهري به سیمرغ داد
نکرد او به خوردن از آن بچه یاد
بزد برگرفتش از آن گرم سنگ
که بودش بدانجا کنام و گروه
برآن خرد خون از دودیده چکان
بماندند خیره بدان خوب چهر

(فردوسی، ۱۳۷۵، ۱: ۱۴۰-۱۴۱)

با توجه به این ابیات، درمی یابیم که در این مرحله فردوسی سیمرغ را با نقاب پرنده‌ای شکاری با چنگال‌های قدرتمند تصویر کرده است. با این نقاب سیمرغ در شخصیت یک شکارچی تجلی یافته است. در ادامه، غریزه مادرانه در سیمرغ نضح می گیرد و فقدان مهر مادرانه را جبران می کند بنابراین نیروی درونی، نقاب چهره سیمرغ را دگرگون کرده و به او شخصیت مادری مهربان با چهره‌ای اهورایی می بخشد. و از آن پس او مربی و پرورش دهنده‌ای (پرورنده‌ای) است که زال را با روح خود آشنا می کند و به او می آموزد و می بخشد. احساس در دگرگونی ماهیت نقش دارد. هرگاه احساس بر غریزه حیوانی غالب شود صاحب خود را از شرارت و اهریمنی به سوی یزدانی و اهورایی سوق می دهد.

سیمرغ دایه قهرمان می شود، پرورش قهرمان توسط جانوری اساطیری یا واقعی، بن مایه‌ای بسیار شایع و محبوب نزد اقوام کهن دارد. بی تأمل نمی توان از کنارش گذشت. او زال را از کودکی می یابد و تغذیه می کند و می بالاند. زال در سایه تربیت سیمرغ به پهلوانی برنا و خردمند تبدیل می شود. این بن مایه کهن در مورد شخصیت‌های تاریخی ذکر شده است؛ از جمله؛ هخامنشیان، عقابی را پرورنده نیای خود هخامنش می دانستند. (Alin. 1611. Vol. XII: p2) یا به یاری ایزد سروش و بهمن، زردتشت توسط میشی پرورده شد. (madan. 1911. p 617) اما نکته قابل تأمل این است که تقریباً تمامی کودکانی که توسط جانوران پرورش یافتند در بزرگسالی به مقام و منزلت رسیدند. یاده به پشتیبانی عناصر کیهانی از این گروه کودکان در رسیدن بیشترشان به مقام شاهی، پهلوانی و قدیسی اشاره دارد و الگوی اساطیری این بن مایه را سرگذشت ایزدانی دانسته است که پس از زادن، بی درنگ رانده شده اند. (الیاده، ۱۳۷۲: ۲۴۵ و ۲۴۶)

مرحله دوم؛ به هنگام تولد رستم که زال درمانده شد، به یاد پر سیمرغ می‌افتد و آن را می‌سوزاند و سیمرغ بر او ظاهر می‌شود و به زال رهنمودهایی برای تولد رستم می‌کند و مولود حماسه را می‌زایاند. این اولین استعانت از سیمرغ است.

همان پر سیمرغش آمد به یاد	بخندید و سیدخت را مژده داد
یکی مجمر آورد و آتش فروخت	وز آن پر سیمرغ لختی بسوخت
هم اندر زمان تیره گون شد هوا	پدید آمد آن مرغ فرمان روا!
بیاور یکی خنجر آبگون	یکی مرد بینادل پر فسون
بکافد تهی گاه سرو سهی	نباشد مر او را زدرد آگهی
وز آن پس بدوزد آن کجا کرد چاک	زدل دور کن ترس و تیمار و باک
گیاهی که گویمت با شیر و مشک	بکوب و بکن هر سه در سایه خشک
بسای و بیالای برخستگیش	ببینی همان روز پیوستگیش
بدو مال از آن پس یکی پر من	خجسته بود سایه فرّ من

(فردوسی، ۱۳۷۵، ۱: ۲۳۸ - ۲۳۷)

پر مرغان اساطیری همواره نشانه فر، حمایت، الطاف و نیروی ماورای بشری صاحبش است. به علاوه ارتباط میان سیمرغ و فر، غیر قابل انکار است. در اوستا و شاهنامه به این ارتباط اشاره شده است؛ سیمرغ یکی از پرهای خود را به او می‌سپارد تا از فرّش بهره‌مند باشد و هر بار که زال به حضورش نیاز داشت، آن پر را بر آتش افکند تا به یاریش بشتابد. مطابق یک باور بسیار کهن، پر پرندگان حتی می‌تواند جادوی بد را نیز از صاحبش دور کند. هم‌چنان که در بهرام یشت (بند ۳۵ و ۳۶) اهورامزدا به زردشت توصیه می‌کند تا پری از مرغ وارغن را بجوید و بر تن خویش بمالد تا با این پر، ساحری دشمنان را باطل کند. چنین باوری از این تصور ناشی می‌شود که میان موجود زنده و اجزای جدا شده از تنش ارتباطی جادویی وجود دارد. با سوختن پر، سیمرغ درنماد حکیم، تجلی می‌یابد. راهنمایی او پزشکی و ایزدی است و آمیزه جادو و خرد است. همه کارها در سایه فرّ او نتیجه‌بخش و درمان‌گر می‌شود. در اینجا سیمرغ، نیروی بشری و ایزدی دارد که نیرویش در راه زایش، رشد و رهائی

بشر است. و برای خاندان زال کارکردی اهورائی دارد. (مختاری، ۱۳۷۹: ۷۰) پدیده دگرگونی به سیمرغ و پرش نیرویی ماورایی داده است تا به شکل خارق العاده‌ای توانمند گردد. این سوختن پر و حضور سیمرغ، تصویری از رؤیای رستاخیزی انسان است. مرحله سوم؛ نبرد با اسفندیار در خان پنجم از هفت خان، فردوسی او را همچون دیگر عناصر اهریمنی و جادویی مانند گرگ... معرفی می‌کند. در اینجا از صفات ایزدی سیمرغ، سخنی نیست و پیکار با او، کاری پهلوانانه و نیک است. از نظر اسفندیار به سیمرغ نگریسته‌اند نه خاندان زال. فردوسی می‌گوید:

یکی کوه بینی سر اندر هوا	برو بر یکی مرغ فرمانروا
که سیمرغ گوید ورا کار جویی	چو پرنده کوهی است پیکار جوی
اگر پیل بیند بر آرد به ابر	ز دریا نهنگ و به خشکی پلنگ
چون او بر هوا رفت و گسترده پر	ندارد زمین توش و خورشید فر
چو سیمرغ از آن زخمها گشت ست	بخون اسپ و صندوق و گردون بشست

(فردوسی، ۱۳۷۵، ۶: ۱۸۱-۱۸۰)

تغییر در چهره و ماهیت سیمرغ بار دیگر اتفاق می‌افتد در چهره اولیه، حیوانی خون‌خوار تجلی می‌یابد. این دگرگونی‌ها می‌تواند بد یا خوب، سطحی یا عمیق باشد. (ر.ک. الیاده، ۱۳۷۲: ۲۲۵) همانند انگاره سیمرغ خون‌خوار در هفت‌خان، ابعاد منفی عنقاء را می‌توان در مجمع‌الامثال یافت. عنقاء سال‌ها در کنار انسان‌ها فقط شکار حیوانات را می‌کرد. ناگهان تغییر شکل داد و به دشمن تبدیل شد. اینکه چرا دو اسطوره، ناگهان دگرگون شدند؟ علت آن به گرسنگی، نیازها و ترس آن دو اسطوره از شکست و مرگ برمی‌گردد. زیرا که در مورد عنقا آمده «فجاعت، أعوزها الطیر، فانقضت علی صبی» (نک. میدانی، ۱۹۹۶، ۲: ۲۸۰) عنقا، ترس از گرسنگی و مرگ دارد و تلاش برای رفع نیازهایش می‌کند. در خان پنجم، همچنین سیمرغ در نبرد با اسفندیار ترس از شکست و مرگ و نیاز به پیروزی دارد.

مرحله چهارم؛ آخرین مرحله ظهور سیمرغ برای خاندان زال به جهت نجات و رهایی آن‌ها و به قصد شکست و نابودی اسفندیار ظاهر می‌شود. زال به هنگام درماندگی رستم در برابر

اسفندیار و رستن از مرگ، پر سیمرغ را می‌سوزاند و یاری می‌جوید. زیرا رستم امیدی به رهایی از این جراحت ندارد. سیمرغ تنها شفا دهنده نیست، بلکه بخشنده جهان است. زال می‌گوید:

یکی چاره دانم من این را گزین	که سیمرغ را یار خوانم برین
گر او باشدم زین سخن رهنمای	بماند به ما کشور بوم و جای
همانگه چون مرغ از هوا بنگرید	درخشیدن آتش تیز دید
بدو گفت سیمرغ شاهها چه بود	که آمد ازین سان نیازت به دود
بفرمای تا رخس را همچنان	بیار تو پیش من اندر زمان
برون کرد پیکان شش از گردنش	بند خسته‌گر بسته جایی تنش
ازو چار پیکان به بیرون کشید	به منقار از آن خستگی خون کشید
بر آن خستگی‌ها بمالید پر	هم اندر زمان گشت با زیب و فر
که هرکس که او خون اسفندیار	بریزد و را لشکر روزگار

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۲۹۷-۲۹۶-۲۹۵)

انسان‌ها ذاتاً از مرگ ترس داشته‌اند و ترس از مرگ قهرمان حماسه سبب شده است که به نیرویی برتر از نیروی جسمانی پناه ببرد. در حقیقت در این جا می‌توان تجلی سیمرغ در لباس حکیم دانا را نمود عقل و خرد انسان تفسیر کرد که تلاش می‌کند رازهای نهفته هستی را بشناسد و او را در برابر مشکلات اذدرد ناتوانی و مرگ نجات دهد و آرزوی میل به زندگی در قهرمان را پاسخ دهد.

۲.۲. بررسی نماد عنقاء در مجمع الامثال و کتب تاریخی

عنقاء سه بار در امثال میدانی نمود یافته‌است. «طارت بهم العنقاء» و «حَلَقَتْ بِهٖ عَنقَاءُ مُغْرِبٌ» (میدانی، ۱۹۹۶، ۱ و ۲: ۲۸۰ و ۳۵۷) و «أَعَزَّ مِنْ عَنقَاءِ مُغْرِبٍ» (همان، ۱۳۷۹: ۳۰۰) با توجه به اینکه حکایات میدانی مختصر آمده است، نیاز داریم جهت بررسی کامل‌تر، حکایات را با جزئیات آن از کتب تاریخی بیاوریم. نمود عنقاء در کتب عربی روایات مختلفی دارد از جمله:

۲.۲.۱. عنقاء در حکایت حنظله بن صفوان

میدانی در داستان عنقاء دورشان چرخید اشاره کرده است به گروهی که همگی هلاک شدند و کسی از آنها زنده نماند. او به نقل از خلیل می گوید: سُمِيتْ عنقاءُ لأنها كان في عنقها بياضٌ كالطوق، ويُقال: لطول في عنقها، قال ابن الكلبي: كان لأهل الرسّ نبي يُقال له: حنظله، وكان بأرضهم جبل يُقال له دَمَخٌ مَصْعَدُهُ في السماء ميل، وكانت تَتَّبَعُهُ طائرهٌ كأعظم ما يكون لها عنق طويل، من أحسن الطير، فيها من كل لون، فكانت تكون على ذلك الجبل تنقضُ على الطير فتأكله، فجاءت ذات يومٍ وأعوزت الطير فانقضت على صبي و جاريه فذهبت بهما، فسميت: «عنقاء مغرب» بأنها تغرب كل ما أخذته. فشكوا ذلك إلى نبيهم، فقال: اللهم خذها، وأقطع نسلها، وسلط عليها آفة، فأصابتها صاعقة فاحترقت (نك. میدانی، ۱۹۹۶، ۲: ۲۸۰ و زمخشری، ۱۹۸۷، ۲: ۱۵۰ و ابن خلکان، ۱۴۲۰، ۳: ۱۰۱-۱۰۲ و النویری، ۱۳، ۱۹۸۵: ۸۹ و الیافی، ۴، ۱۹۷۰: ۲۷-۲۸ و العکبری، ۱، ۲۰۱۰: ۱۸۳) فُضِرَتْهَا العربُ مثلاً في أشعارها وأنشد لعنترة بن الأخرس في مراثيه خالد:

لَقَدْ حَلَقْتَ بِالْجُودِ فَتَحَاءُ كَاسِرٌ كَفَتْخَاءَ دَمَخٍ حَلَقْتَ بِالْحَزْوَرِ^۳
(همان، میدانی)

اهل الرس که در سرزمینشان کوهی به نام مخ بود. پیرندگان زیادی از جمله عنقاء که بزرگترین و زیباترین شان است. در آن زندگی می کردند. عنقاء در سالی گرسنه شد و شکار پرند بر او دشوار گردید. سپس کودکی و زنی را گرفت. مردم به حنظله، شکایت کردند. او نفرین کرد و صاعقه ای عنقاء را سوخت. البته پایان داستان حنظله بدین شکل هم نقل شده: العنقاءُ فدعا عليها حنظله. فذهب الله بها إلى بعض جزائر البحر المحيط، وراء خط الاستواء، هي جزيرة لا يصل إليها الناس (دمیری، ۱۴۲۴، ۲: ۲۲۱) با نفرین حنظله خداوند او را به جزیره ای در بحرالمحیط^۲ پشت خط استوا که انسانها به آن دسترسی ندارند، فرستاد.

در این حکایت، عنقاء در آغاز با جنبه مثبت ظاهر شده است اما شرایط سخت محیط زندگی او را وادار به تغییر رفتار می کند. شرارت در رفتار سبب و ظهور جنبه منفی و اهریمنی او می شود. «اسطوره، تغییر شکل می دهد، با انطباق خود با مسائل و مضامین نو حیاتی تازه از سر می گیرد و همین ظرفیت تغییرپذیری است که عامل اصلی دوام اسطوره ها به شمار می آید.

پدیده دگرگونی از ویژگی‌های اساطیری ملت‌های کهن است و اصلی‌ترین عامل شگفت‌انگیزی و خارق‌العاده بودن اسطوره‌ها به‌شمار می‌آید. از جمله پدیده‌های خارق‌العاده اسطوره: پرواز کردن، ناپدید شدن. یا برخلاف طبیعت خود عمل کردن، است.» (رستگارفسائی، ۱۳۸۳: ۲) گفته شده: «تغییرات می‌تواند برخاسته از تلفیق دو خاستگاه زمینی و آسمانی اسطوره باشد.» (قائمی، ۱۳۹۲: ۱۷۲) با توجه به شواهد فوق‌تغییر رفتار در اساطیر امری طبیعی است. در این لحظات افراد تصمیم به مبارزه با اسطوره اهریمنی می‌گیرند. چون اسطوره اهریمنی از قدرت ماوراء طبیعی تغذیه می‌شود انسان هم در جستجوی نیروی مافوق بشری بر می‌آید که مطابق عقیده دینی قوم عرب به سراغ پیامبرشان می‌روند.

در اینجا خداوند با این اسطوره اهریمنی به دو شکل برخورد می‌کند؛ براساس یک روایت، تبعید به جای دورمی‌کند. یکی از اسطوره‌های دینی مشترک میان اقوام سومر، بابل و مصر خروج آدم از بهشت و سکونت در زمین است که داستان آن در تورات (سفر پیدایش ۳: ۱-۲۴) و همچنین در انجیل و قرآن، با بن‌مایه یکسان اما به‌گونه‌ای مختلف آمده است. (شوالیه، ۳، ۱۳۸۵: ۳۶ و باجلان فرخی، ۷: ۱۴۲) این دوری در آغاز تمام قصاید عرب نمود یافته‌است. از جمله امرؤالقیس می‌گوید: «فَمَا نَبِكُ مِنْ ذِكْرٍ...» (ترجانی‌زاده، ۱۳۸۵: ۱۶) بیستید تا به‌یاد دوست دور شده گریه کنم. اگرچه ما از نام گوینده داستان اسطوره عنقای تبعیده شده خبر نداریم. اما استنباط می‌شود که بن‌مایه مشترک تاریخی از ناخودآگاه ذهن شاعر و گوینده داستان در این‌جا نمود یافته باشد.

در مورد عنقا آمده: «أصابتها صاعقة فاحترقت» (نک. میدانی، ۱۹۹۶، ۲: ۲۸۰) خداوند اسطوره اهریمنی را با صاعقه سوزاند. نماد صاعقه این‌گونه بیان شده‌است. «صاعقه به‌شکل آتشین دیده می‌شود که از دوازده برج تیر پرتاب می‌کند: سه برج رگبار، سه برج باران، سه برج آتش و سه برج تندباد. صاعقه نشانه‌ای از آتش آسمانی، مشیت، خشم و قدرت باریتعالی است. به‌طورکلی صاعقه سلاح و ابزار خدایان و نشانه‌ای از قدرت خلّاقه و نابودگر خدایان است.» (شوالیه، ۴، ۱۳۸۵: ۱۳۰-۱۳۱) در روایت اول خداوند توسط صاعقه به دفع اسطوره اهریمنی می‌پردازد. عنقاء از آسمان فرود آمده و شرارت کرده پس برای مقابله با آن نیروی از آسمان که برتر از زمین است، لازم است. بن‌مایه تاریخی این موضوع برمی‌گردد به محیطی که،

خشکسالی، قحطی و مرض را به جان کودکان و زنان عرب می‌انداخته و یکی یکی آنان را می‌ربوده است. اعراب نیز راه نجات را در صاعقه و رعد و برق آسمان می‌دیدند. انسان بدوی فکر می‌کرد صاعقه اهریمن شرور را در زمین می‌سوزاند و بعد از آن باران نجات‌بخش می‌رسد. و صاعقه، قدرت دفع اهریمن دارد. این موضوع قابل توجیه است زیرا براساس نظریه نمادگرایان توسط سه برج آتش صاعقه، عنقا سوخت و سه برج باران آن، رحمت و نجات را بر قوم عرب فرو فرستاد.

۲.۲.۲. عنقاء و خالد بن سنان العبسی

روی عن ابن عباس: إن الله خلق من زمان موسى (ع) طائراً اسمها العنقاء، لها أربعة أجنحة من كل جانب، وجهها كوجه الإنسان، وأعطاه من كل شيء حسن قسطاً، وخلق لها ذكراً مثلها، وأوحى إليه أني خلقت طائرين عجيبين، وجعلت رزقهما في الوحوش التي حول بيت المقدس، وأنستك بهما. فتناسلا وكثر نسلهما. فلما توفي موسى نقلت، فوَقعت بنجد والحجاز، فلم تزل تأكل الوحوش وتخطف الصبيان إلى أن تُنبأ خالد (ع) فشكوها إليه. فدعا الله تعالى فقطع نسلها وإنقرضت. (ر.ك. زمخشری، ۱۴۱۲، ۵: ۴۱۸) در جای دیگر ابن عباس از قول پیامبر نقل کرده: قال رسول الله (ص): «إن الله خلق طائراً في الزمن الأول يُقال له العنقاء. فكثرت نسله في بلاد الحجاز، فكانت تخطف الصبيان، فشكوا ذلك لخالد، فدعا عليها أن يقطع نسلها، فبقيت صورتها في البسط» (ابن حجر، ۱۴۱۵، ۲: ۳۰۹)

در این حکایت طول زندگی و انس عنقاء با انسان‌ها بیشتر بیان شده است. چند نکته از حکایت در می‌یابیم. ۱- بحث وجود تصویر ترکیبی عنقاء، او در هر طرف چهار بال و صورتی مانند صورت انسان دارد. ۲- داشتن جنس مونث و مذکر و زاد و ولد، برایش از جنس نر همانندی آفرید تا دو پرندۀ تداوم نسل کردند و زیاد شدند ۳- بحث انتقال از محل زندگی از بیت المقدس به حجاز است ۴- راه جلوگیری از شرارت او قطع کردن نسل یعنی نابودی تدریجی است. مورد ۱ و ۲ را در قسمت سیمرخ تحلیل کرده‌ایم. اما چرا عنقاء از بیت المقدس به حجاز منتقل شد؟ چرا تا زمان خالد شرارت نداشته است؟ و چه عاملی سبب تغییر رفتار و ماهیت او شد؟

شاید یکی از دلایل مهاجرت پرنده، گمراهی پیروان موسی است. آنچه از متون مرتبط استنباط می‌شود این است که تا زمان خالد، عنقاء دارای جنبه مثبت بوده، اما عامل دگرگونی او کثرت نسل معرفی شده است. در آن صحرای خشک غذا کافی برای بقایش نبود به ناچار کودکان را می‌برد و کشتن کودکان سبب از بین رفتن تدریجی نسل انسان است و در اینجا دقیقاً عنقاء با همین مجازات از بین می‌رود. در سایر فرهنگ‌ها مرغان اساطیری یافت می‌شوند که انسان را با جادوهای مختلف از بین می‌بردند. از جمله؛ مرغ چَمروش، مردم سرزمین انیران را مانند دانه برمی‌چیند. (ر.ک. هینلز، ۱۳۸۵: ۴۴۸-۴۴۹) لیلیث در باورهای عامه مسیحیان و یهودیان، عامل مرگ ناگهانی نوزادان است. مرغ کَمک در اساطیر ایران، مردم و حیوانات را می‌بلعد. (نک. جعفری قریه، و احمدی زاده کهن، ۱۳۹۶: ۱۹-۲۷) وجود مرغان اساطیری خون‌خوار در فرهنگ ملل، ریشه در کهن الگوهای مشترک جمعی دارد.

۲.۲.۳. اسطوره عنقاء و سلیمان (ع)

قال أبو اسحاق الثعلبی بسند رفعه الی الامام الصادق (ع) قال: عاتب سلیمان الطیر فقالت العنقاء والله، انا نحرص علی الهدی ولكن قضاء الله یأتی الی منتهی علمی و قدره. قال: وُلِدَ غلامٌ فی المغرب و جاریةٌ فی المشرق. یجتمعان علی سفاح بقدر الله قالت: یا نبی الله فانی افرق بینهما و ابطل القدر. فاشهد سلیمان علیها الطیر و کفلتها البومة. اختلست المهد و الجاریة و طارت ومرت انتهدت بها الی جبل شاهق اصله فی جوف البحر و علیه شجرة عالیة... و ارضعتها و احتضنتها تحت جناحها و تونسها باللیل. بلغ الغلام و ركب و مر فی البحر فارسل الله علی سفینته ریحاً عاصفاً و ساقتها حتی وصلت بها الی جبل العنقاء. فلما اخبر سلیمان بهذا الخبر. العنقاء فتاهت و فزعت فطارت فی السماء و اخذت نحو المغرب و اختفت فی بحر من بحار المغرب و آمنت بالقدر (نک. نویری، ۱۹۸۵، ج ۱۴: ۸۶-۹۳).

قسمت‌های مهم داستان رمزی عنقاء: ۱- مخاطب قراردادن سلیمان پرنندگان را به آنچه که به او الهام شده است. ۲- اثبات قضا و قدر الهی ۳- انکار عنقاء ۴- سلیمان عنقاء را به مبارزه می‌طلبد. ۵- جغد شاهد بر کار عنقاء است. ۶- آگاهی عنقاء از نتیجه، علیرغم آن همه تلاش و چاره اندیشی او، دربرداشتن دختر، بردن از دریاها و روی درختی بلند پروراندن ۷- توصیف عنقاء در بزرگی به شتر و در صورت، دست و پستان داشتن به انسان (ثعلبی، ۲۰۰۶م: ۲۶۸)

نکات مهم در این اساطیر عبارتند از: ۱. ترکیب در شکل ظاهر و ساختمان است. عنقاء در اینجا ترکیبی از انسان و پرنده است که شکل ترکیبی عنقاء را کمک می‌کند تا قادر به انجام کار خارق‌العاده شود. از جمله مراقبت از کودک که شبیه به کار سیمرغ در مرحله اول است. ۲. واژه رمزی مغرب در حکایت مکرر آمده است. شاعر عرب واژه مغرب را با ترکیب عنقاء مغرب در بیتی تمثیلی آورده است.

إِذَا مَا ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ خَلَى مَكَانَهُ فَقَدِ حَلَقَتْ بِالْجُودِ عَنقَاءُ مَغْرِبِ

اگر ابن‌عبدالله بمیرد، عنقا بر گرد بخشش حلقه زده است. یعنی امکان دست یافتن به آن نیست. عنقاء پرنده بزرگ، معروف و مجهول جسم است. عرب می‌گوید: مغرب به خاطر دوریش از مردم است. (نک، میدانی، ۱۹۹۶، ۱: ۳۵۷) واژه مغرب و مغرب بر دوری و غیر قابل دسترسی دلالت می‌کند. در می‌یابیم که در این دوری عنصر حیات هست. بنابراین انسان با پرواز و رفتن به جای بسیار دور از قفس دنیا رهایی یافته و این چنین آرزوی و میل به جاودانگی اش برآورده می‌شود.

۳.۲. مقایسه واژه سیمرغ و عنقاء در کتاب‌های لغت

سیمرغ پراوازه‌ترین جانور در اساطیر و باورهای ایرانی است به گونه‌ای که در ادب فارسی هر روز بر جایگاهش افزوده می‌شود. سیمرغ، پرنده‌ای با قدرت بسیار، بال‌های گسترده و اندام فراخ است. سیمرغ از آن جهت گویند که هر رنگی که در پر هر یک از مرغان باشد همه در پره‌های او موجود است و در آندراج به آن «سیرنگ» گفته شده است. واژه سیمرغ در اوستا به صورت «مرغ سئنه» و «مرغوسئن» آمده است. در اصل اوستایی آن مرغ «شه یه نه» یا «سی نا» و در سانسکریت به معنای شاهین است و برخی محققان کلمه سئنه را در اوستا به شاهین و عقاب ترجمه کرده‌اند. (بایر، ۱۳۸۴: ۱۷)

واژه عنقاء در زبان‌های سامی پیش از اسلام نیز آمده است، چنان‌که این نام به صورت جمع در عبری قدیم، «عناقیم» آمده است و به معنی گردن دراز می‌باشد. در زبان سریانی، عنقاء به صورت عنوقر و در یونانی قدیم «ایناکیم، ایواکر» آمده است. (مشکور، ۱۳۶۵، ش ۱۷۷ و ۱۷۸:

1. shayana

2. siena

۸۶ - ۹۰) در مورد عنقاء آمده است: العنقاء طائرٌ ضَخِيمٌ لَيْسَ بِالْعَقَابِ وَ قِيلَ: العنقاءُ العقباب (ابن منظور، ۱۹۹۰، ج ۹: ۴۳۳) عنقاء پرنده‌ای بزرگ، عقاب نیست و برخی گفته‌اند، همان عقاب است. اولاً سیمرخ و عنقاء هردو ریشه در زبان‌های کهن قوم عرب و ایران دارد. ثانیاً کلمه عقاب وجه مشترکی است که در کتب لغت به آن دو اطلاق شده است. به سبب قدرت پرواز و شکار به آن دو عقاب گفته‌اند. عقاب در نماد پردازی‌ها با خورشید و صعود روان به عالم بالا مرتبط بوده و جزء نمادهای اساطیری مثبت و پربسامد در ادبیات دو ملت است.

سیمرخ دوره ساسانی، نگاره‌ای با ساختار پیچیده آمده است؛ مرغی افسانه‌ای با دم طاووس، بدن عقاب، سر و پنجه شیر و نشان آن بر بسیاری از جاها و ظرف‌ها نقش بسته است. شاید نشان رسمی شاهنشاهی ایران بوده است. (اسدالله، مهناز روی سایت www.ir-hamshahrionline.ir: ۳) در مورد عنقاء آمده است. قَالَ الْخَلِيلُ: سُمِّيتُ عَنْقَاءُ لِأَنَّهَا كَانَتْ فِي عُنُقِهَا بِيَاضٌ كَالطُّوقِ (ابن منظور، ۱۹۹۰، ۱: ۴۳۴) عنقاء نامیده شده چون در گردنش سفیدی مانند طوق است. قیل: لها عُنُقٌ طَوِيلٌ، مِنْ أَحْسَنِ الطَّيْرِ، فِيهَا مِنْ كُلِّ لَوْنٍ (همان) عنقاء از ماده عَنَقَ مَوْنَتْ «أَعْتَقَ» زن دراز گردن، مرغی بود بس عظیم و دراز گردن (دهخدا، ۱۳۷۳، ۱۰: ۱۴۴۷۵) در فرهنگ لغت دو زبان در وصف زیبایی ظاهری تشابه دیده می‌شود و عنصر محیط بر فرهنگ و زبان تاثیر گذاشته است. چون زیبایی طاووس برای ایرانیان ملموس است، طاووس در نمادشناسی با خاصیت ضد دیوی و برکت افزایی شناخته می‌شود. عرب عنقاء را با طویلی گردن و طوق سفید وصف کرده است. این تصویرگری برگرفته از نماد گردن زیبای شتر و شتر مرغ است. زیرا عرب در محیط خود با آن مانوس بوده است.

برخی می‌گویند: بین شئنه اوستایی و سیمرخ پرنده مشهور و حکیمی دانا رابطه‌ای موجود است. می‌دانیم که در عهد کهن روحانیون و موبدان علاوه بر وظایف دینی به شغل پزشکی می‌پرداختند و تصور می‌شود نام یکی از خردمندان روحانی عهد باستان «شئنه» بوده و نام سیمرخ از او اتخاذ شده و از جانب دیگر وی در طبابت شهرت یافته است. (دهخدا، ۱۳۷۳، ۸: ۱۲۲۵۶) برخی می‌گویند: عنقاء مغرب لقب مردی از عرب به نام ثعلبه بن عمرو است. (ابن منظور، ۱۹۹۰، ۱: ۴۳۴) برخی گفته‌اند؛ اسم پادشاهی است. ابن احمر آورده است:

فِي رَأْسِ خَلْقَاءِ مِنْ عَنَقَاءِ مَشْرِقِهِ لَا يَبْتَغِي دُونَهَا سَهْلٌ وَلَا جَبَلٌ^۴
(همان)

یکی دیگر از وجوه مشترک اسطوره سیمرغ و عنقاء اطلاق نام اشخاص بر آن‌ها است. بر آن دو، نقابی از انسان با توجه به فرهنگ و محیط خودشان زده‌اند. عنصر محیط، سبب اختلاقات در نمود دو اسطوره است زیرا در محیط ایران قبل و دوره فردوسی به حکمت اهمیت می‌دادند. حتی فردوسی شروع شاهنامه را این‌گونه آغاز می‌کند. «به نام خداوند جان و خرد» بنابراین گفته شده که نام سیمرغ را از نام «شننه» حکیم اوستایی اتخاذ شده است. اما در محیط عربستان متناسب فرهنگ خودشان که به اشرافیت و پادشاهی اهمیت می‌دادند. به همین مناسبت گفته شده عنقا نام پادشاهی است. این یک نوع، از اشتراک جمعی، حاکی از تصورات اولیه بشر که از منظر روان‌شناسی نشأت گرفته از همسان‌پنداری روانی و ناخودآگاه انسان با حیوانات است. در مینوی خرد «پازند»، آمده است که آشیان سن مور «سیمرغ» بر درخت «هروسب تخمک» است. و آن را «جدبیش» یا ضد گزند می‌خوانند. این درخت در دریای «وروکائنا» یا فراخکرت قرار دارد. چون سیمرغ از آن برخیزد هزارساخته از او بروید و چون نشیند هزار شاخه از آن بشکند و تخم‌هایش پراکنده گردد. (دهخدا، ۱۳۷۳، ۸ : ۱۲۲۵۶) با توجه به این سخن، درمی‌یابیم که سیمرغ نمادی برای زایش و حیات است و این نماد هیچ‌گاه در مورد عنقاء به کار نرفته است.

زجاج می‌گوید: پرنده‌ای که کسی آن را ندیده و این پرنده بزرگ که نامش مشهور و جسم آن ناشناخته است و به علت دوری از مردم به مغرب وصف شده است. (ابن منظور، ۱، ۱۹۹۰: ۴۳۴) گفته شده: الغولُ و العنقاءُ و النخلُ الوفیُّ من رموزِ العربِ. (عجینه، ۱۹۹۴، ۱: ۳۳۶) علاوه بر آن عنقاء، در قصه‌های سندباد و حکایات هزار و یک شب، رمز محال است. این نماد در مورد سیمرغ دوره باستان قابل تصور نیست.

اولین بار «الجحیز» عنقا را همان سیمرغ دانسته است و بعد از او همانندی این دو پرنده بیشتر مطرح شد. (یاحقی، ۱۳۷۵: ۶) در روایات عربی از سیمرغ با نام عنقاء یاد شده است. ابن مقفع، نخستین مترجمی است که عنقاء را معادل عربی سیمرغ آورده و نویسندگان دوره اسلامی مانند طبری و ثعالبی سیمرغ پهلوی را عنقا یا عقاب ترجمه کرده‌اند و برعکس عنقای

عربی در متون فارسی اغلب سیمرغ ترجمه شده است. برخی ماده سیمرغ را عنقاء نامیده‌اند. (یاحقی، ۱۳۷۵: ۲۶۷) در آثاری مانند اخوان الصفا و بعدها در عجایب المخلوقات قزوینی سیمرغ، «ملک الجوارح»، «ملک الطیر» شاه پرندگان یا حیوانات شکاری نامیده شده و مهم‌ترین ویژگی او نیروی شگفت‌انگیزش بود با نوکی نیرومند و تیز و پنجه‌هایی قلاب مانند که به هنگام پرواز، گاوها و فیل‌ها را با آن می‌گیرد. (نک: خزایی، فریود، ۱۳۸۲: ۴-۱۴) دقیقاً این صفات در کتاب الحیوان جاحظ و حیاة الحیوان الکبری دمیری برای عنقاء آمده است. برخی از شاعران نامی از جمله؛ ناصر خسرو این دو را یکی دانسته‌اند؛

چون من که تواند که پرد در همه عالم؟ از کرکس و ققنس و سیمرغ که عنقا است

(شمسیا، ۱۳۸۷: ۷۱۱)

عطار هم در منطق الطیر، سیمرغ را با نام عنقاء ذکر کرده است:

هر که عنقا راست از جان خواستار چنگ از جان باز دارد مرد وار

(عطار، ۱۳۸۸: ۲۸۰)

با وجود این شواهد نمی‌توان بیان کرد که این میان عنقاء و سیمرغ ارتباطی وجود نداشته باشد. شاید در بن‌مایه‌های قبل از اسلام، جنبه اختلافات بر اشتراکات برتری داشته، اما با گذشت زمان دین و جریان‌های سیاسی مشترک ایران و عرب در اشتراکات فرهنگی و زبانی تاثیر زیادی گذاشته است. به نظر نگارنده همین جنبه‌های مشترک اندک در دوره‌های بعد، سبب تحولات معنایی عنقاء و سیمرغ و هم‌چنین سبب ظهور نمود رمزی آن در ادبیات عرفان اسلامی دو ملت می‌گردد. امروزه در فرهنگ لغات عنقاء به سیمرغ ترجمه می‌شود. انگاره این دو مرغ اسطوره‌ای با کارکردهای شگفت‌انگیزشان باعث بوجود آمدن مرغان اساطیری دیگری در ادبیات اسطوره‌ای ایران و عرب شده است. که خود نیاز به پژوهشی جداگانه دارد.

۲. ۴. وجوه مشترک نماد سیمرغ و عنقاء

۲. ۴. ۱. از جهت داشتن فرزندان و زاد و ولد

سیمرغ در مرحله اول، شباهت زیادی به عنقاء امثال میدانی دارد. او به صورت یک پرنده شکاری بزرگ دارای فرزند نمودیافته و جهت تهیه غذا به پرواز در آمده تا شکار کند. نیاز به غذا، زاد و ولد و... از جمله مسائلی است که بین آن دو مشترک است. فردوسی می‌گوید:

چون سیمرغ را بچه شد گرسنه به پرواز بر شد بلند از بنه

(فردوسی، ۱۳۷۵، ۱: ۱۴۰)

در مورد عنقاء آمده است. العنقاءُ تعیشُ ألفی سنه و تتزأجُ إذا مضی لها خمسُ مائه سنه فإذا كانَ فی وقت بیضها یظهرُ بها ألمٌ شدیدٌ. (دمیری، ۱۴۲۴: ۲۲۱) و در فصل الطیر کتاب ربیع البرابر از ابن عباس نقل شده است. خَلَقَ لَهَا ذَكَرًا مِثْلَهَا فَتَنَاسَلَا وَ كَثُرَ نَسْلُهُمَا (نک. همان) بعد از پانصد سالگی ازدواج می کند در وقت تخم گذاشتن درد شدیدی بر او ظاهر می شود. یا می گوید: جنس نری برایش آفرید و زاد و ولد کردند و نسلشان زیاد شد. شخصیت دو اسطوره یکسان است. درمی یابیم که هر دو دارای ویژگی های حیوانی بوده و در شکل پرنده واقعی نمود یافته اند.

۲. ۴. ۲. نماد هلاکت و بقا

سیمرغ در مرحله اول شاهنامه و داستان امثال میدانی نماد هلاکت موجودات برای بقاء خود و فرزندان است. از تضاد درونی نماد هلاکت و بقاء در هر دو اسطوره چنین برداشت می شود که برای بقای خود مجبورند کودک شکار کنند. سیمرغ در شاهنامه، زال را برای بقاء خود و فرزندان برمی دارد. و در مورد عنقاء آمده، تَنْقُضُ عَلَى الطَّيْرِ فَتَأْكُلُهُ فَجَاعَتْ ذَاتَ يَوْمٍ وَأَعْوَزَتْ الطَّيْرِ فَانْقَضَتْ عَلَى صَبِي فَذَهَبَتْ بِهِ. (میدانی، ۱۹۹۶، ۲: ۲۸۰) عنقاء مدتی پرندگان را شکار نموده اما وقتی گرسنگی، بقای او را به خطر انداخت به سراغ کودک می رود. در اینجا بر دو اسطوره، سیمای طبیعی از بقای ذات حاکم است و هر دو تحت فرمان گزینه هستند. اما در سیمرغ مسائلی سبب تغییر در عمل وی می گردد. فردوسی بر او نقاب مادر و پرستار زال می زند و در سیمای شخصیت مربی و مادر، نمود پیدا می کند.

سیمرغ در سه مرحله زنده است حتی در آخر داستان جنگ رستم و اسفندیار زنده می ماند. یعنی؛ بقا و جاودانگی استشمام می شود. اما در حکایت سلیمان (ع) آمده؛ فَأَمَّا الْعَنْقَاءُ فَرَعَتْ، فَطَارَتْ فِي السَّمَاءِ وَأَخَذَتْ نَحْوَ الْمَغْرِبِ وَإِخْتَفَتْ فِي بَحْرِ مِنْ بَحَارِ الْمَغْرِبِ. (النویری، ۱۹۸۵، ۱۴، ۹۲) در اینجا از پرواز به آسمان و مخفی شدن در دریایی از دریا های مغرب، عنصر بقا و جاودانگی به نظر می رسد. شاید در مثل «اعزُّ من عنقاء مغرب» (میدانی، ۱۳۷۹: ۳۰۰) عنقا نایاب است اما معدوم نیست. این مثل ریشه در حکایت سلیمان (ع) دارد که معتقدند عنقاء

پرواز کرد و در دریای مخفی شد. در اینجا سرنوشت عنقاء و سیمرغ به یکدیگر شباهت دارد. در مرحله سوم، فردوسی می‌گوید:

که آن جفت من مرغ با دستگاه به دستان و شمشیر کردش تباہ
(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۶: ۲۹۷)

بین سرنوشت سیمرغ در خان پنجم و عنقاء شباهت دیده می‌شود. میدانی آورده است. فَأَصَابَتْهَا صَاعِقَةٌ فَاحْتَرَقَتْ (میدانی، ۱۹۹۶، ۲: ۲۸۰) او در اثر صاعقه سوخت از بین رفت. بعد از آن اثری از او دیده نشد و فقط نامش ماند و عرب در امثال و اشعار به او مثل زد. بقا، آرمان و معنادهنده به فعالیت انسان در زندگی است. بنابراین بقا در زندگی دو اسطوره، دو مفهوم دارد؛ یکی بقای جسمی که با هلاک کردن سایر موجودات به دست می‌آید و دیگری بقای میل به جاودانگی که در پایان داستان استنباط می‌شود.

۲. ۴. ۳. قدرت و توانایی جسمی

سیمرغ و عنقاء در شاهنامه و امثال، با قدرت و توانایی جسمی و برتری بر سایر پرندگان وصف شده است. فردوسی نقاب‌های قدرتمند متنوع بر سیمرغ می‌زند. مانند نقاب چنگ، مرغ فرمانروا، جنگجویی چوکوه و شاهانه، متناسب هر نقاب، سیمرغ با شخصیت خاص نمود می‌یابد. جنبه مشترک همه، قدرتمند بودن اوست که تجلی قدرت خدایی و اهورامزدایی سیمرغ است. اما میدانی عنقاء را با نقاب اعظم الطیور و طویل‌العنق که صفت شتر و شتر مرغ است، تصویر نموده است. فردوسی می‌گوید:

یکی کوه بینی سراندر هوا برو بر یکی مرغ فرمانروا
که سیمرغ خواند و را کارجوی چون پرنده کوهی است پیکارجوی
(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۶: ۱۸۰)

در مورد عنقاء آمده؛ قَالَ قَزْوِينِي: إِنَّهَا أَعْظَمُ الطَّيْرِ جَثَّةٌ وَأَكْبَرُهَا خَلْقَةٌ تَخْطِفُ الْفَيْلَ (دمیری، ۱۴۲۴: ۲۲۱) در جای دیگر آمده؛ عِنْدَ طَيْرَانِهَا يُسْمَعُ لِأَجْنَحَتِهَا دَوَى كَدَوَى الرَّعْدِ الْقَاصِفِ وَالسَّيْلِ، فَتَنْزِلُ عَلَى الثَّوْرَيْنِ لِتَخْطِفَهُمَا. (همان) عنقاء از نظر جثه، بزرگ‌ترین پرنده است، در هنگام پرواز صدایی چون رعد و سیل شنیده می‌شود. او فیل یا دو گاو را برمی‌دارد. این اعمال، نماد موجودی فوق‌العاده قوی است که رهایی از او سخت است اگر بر بالای سر

موجودی به پرواز درآید، هلاک می‌کند. از این نکات درمی‌یابیم که اولاً، عنقاء میدانی تنها جنبه قدرتمندی و غلبه بر دیگران را دارد و نایاب بودنش به خاطر اینست که حریفی ندارد. اما حریف نداشتن سیمرغ فردوسی غیر از بُعد جسمی در سایر توانای‌هاست. ثانیاً، نمود قدرت در تخیلات جمعی، مربوط به فطرت انسانی است که خداوند بشر را بر اساس آن آفرید بشر، از ضعف گریزان و به دنبال قدرت و توانایی است. یکی از ناراحتی اعراب در بُعد خدایان عجز و ناتوانی خدایان بوده و اسلام از این جنبه در نفی بت‌ها استفاده می‌کند. در این اسطوره که رویای عرب، تعلق داشتن به خدایی قدرتمند و دست‌نیافتی، محقق می‌گردد، نتیجه می‌گیریم یکی از کهن‌الگوهای مشترک دو قوم، داشتن خدایان قدرتمنداست و این رویای مشترک در اینجا نمود یافته است.

۲. ۴. ۴. کوه محل زندگی

در شاهنامه، محل زندگی سیمرغ، البرزکوه معرفی شده‌است. فردوسی می‌گوید:

ببردش دهان تا بالبرز کوه که بودش بدانجا کنام گروه
نگه کرد سیمرغ زافراز کوه بدانست چون دید سام و گروه
(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۱۴۴ و ۱۴۰)

در مورد عنقاء ابن‌کلبی گفته است: *كَانَ بَارِضِ اَهْلِ الرِّسِّ جِبَلٌ يُقَالُ لَهُ دَمَخٌ مَصْعَدُهُ فِي السَّمَاءِ* (میدانی، ۱۹۹۶، ۲: ۲۸۰) در سرزمین اصحاب الرس، عنقاء مغرب درکوهی به نام دمخ است. در سایر کتب عربی محل عنقاء کوه است. اما در هر کدام از روایات، نام‌هایی مانند، کوه التیه، قاف، مخ یا فتیح آمده است و کوه محل زندگی هردو معرفی شده است. این تخیل جمعی مشترک بشری ریشه در بلند پروازی و تمایل به جاودانگی با حرکت بسوی افق‌ها دارد.

کوه به خاطر شدت، صلابت و علو مکان از سطح زمین، ارزشمند است و کوه وسط عالم سُفلی و عالم علوی قراردارد. بدین سبب جایگاهی است که با مقدس بودن، نوعی ارتباط دارد. حوادث مهم تاریخی مانند؛ نزول آدم (ع) در کوه نوذ یا سرندید، فرود کشتی نوح (ع) بر کوه جودی، و حتی نزول قرآن در کوه حراء، اتفاق افتاده است. نماد کوه، گاهی مانند البرز محل سیمرغ حقیقت خارجی دارد. و گاهی چون قاف محل عنقاء، اسطوره‌ای است.

۲. ۴. ۵. عنصر آتش

عرب قبل از اسلام درباره وجود آتش در محلّ عبادت و تقدیس، دید مثبتی نداشت، بر خلاف همسایه‌اش، ایران، که زردتشت آتش را مقدّس می‌دانست و عبادت می‌کرد. شاید علت آن به گرمای هوا بر می‌گردد. که به سبب گرمای شدید، آتش چیز محبوبی در محیط عرب نبود تا مقدّس شمرده شود. عنصر آتش از جهت تقدیس میان ایران و عرب تفاوت دارد. (عجینه، ۱۹۹۴، ۱: ۲۶۶) از بعد نمادگرایی، آتش یکی از مهمترین عناصر نمادین است. در رمزپردازی اساطیری، آتش معانی عدیده و متضادی را به ذهن القا می‌کند؛ آتش در عین زاینده‌گی، سازنده، پاک‌کننده و نابودکننده است. به اعتقاد برخی از پژوهشگران، عبادت آتش در اساطیر، از طبیعت روحانی روشنایی ناشی است. زیرا آتش همچون خورشید، مظهر آن است. (ستاری، ۱۳۷۲، ۴۳:)

در وقت برگشت، سیمرغ به زال پری داد تا در موقع ناتوانی با سوزاندن پر، برای کمک به او ظاهر گردد. فردوسی می‌گوید:

یکی مجمر آورد و آتش فروخت وز آن پر سیمرغ لختی بسوخت
همانگه چون مرغ از هوا بنگرید درخشیدن آتش تیز دید
(فردوسی، ۱۳۷۵، ۶: ۲۹۵ و ۲۹۴)

هنگامی که زال پر سیمرغ را در آتش می‌افکند. انگار نوعی مراسم دینی به جا می‌آورد، مراسمی چون درخشیدن آتش، سوختن عود و رفتن به سوی سیمرغ (مختاری، ۱۳۷۹: ۷۲) در سوختن پر، حقیقت برای زال آشکار می‌شود تا راهنما در حلّ مشکلات باشد. در داستان عنقاء عربی آمده است که: *اللهم خذها وإقطع نسلها وسلط عليها آفة فاصابتها صاعقه فاحترقت.* (میدانی، ۱۹۹۶، ۲: ۲۸۰) خدایا نسلش را قطع کن و آفتی را بر او مسلط گردان سپس صاعقه‌ای او را فراگرفت و سوخت. آتش در نزد عرب نار و نور در اصل کلمه مشترک است و تقابل آتش با آب، مبدا و اساس تضاد و اختلاف طبیعت است که در مورد عنقاء دیده می‌شود. که در روایتی آمده: عنقاء سوخت و دیگری آمده اودر دریاها مخفی شد.

عرب علاوه بر آتش صاعقه و رعد و برق را که در آسمان مشاهده می‌کرد در فرهنگ و متون خودش، دارای نیران‌های مشهور دیگری هم هست که به سبب شباهت برخی از آنها به آتش

داستان سیمرغ، به اختصار اشاره می‌شود. نار الزائر و المسافر و نار السلامة: آتشی را که به سبب باز آمدن محبوب و مسافر برمی‌افروختند. شاعر می‌گوید:

يا سُلَيْمِي اَوْقَدِي النَّارَا اِنَّ مَن تَهْوِيَن قَد زَارَاهُ
(عجینه، ۱، ۱۹۹۴: ۲۶۴)

میان این نوع آتش یعنی؛ آتش روشن کردن به قصد بازگشت و دیدن دوست و آتش زدن بر سیمرغ توسط زال برای دیدن او مفهوم مشابه‌ای است. از بُعد روانی به کسی که دوست داری و نیازمندی علامت می‌دهی و با روشنایی مقدمه ورودش را فراهم می‌کنی.

در آتش دو بعد متضاد برداشت می‌شود. اولاً، بُعد غیب شدن و از بین رفتن، گفته شده: النارُ تاكُلُ الحطبَ، آتش هیزم را فرو می‌خورد. آتش بر سیمرغ و خود عنقاء را فرو خورد که جزء در برابر کل قرار دارد. این بُعد در اینجا به وضوح قابل اثبات است. ثانیاً، جایگاه تجلی حقایق است. بسیاری از اوقات با نگاه کردن به شعله آتش در داستان‌ها حقایقی یا موجودی متجلی می‌شود؛ در آتش بر سیمرغ، قدرت خدایان در تصویر سیمرغ حکیم ظاهر شد. اما در آتش داستان عنقاء قدرت خدایان به شکل رهایی از شر و اعلام پایان ماجرا نمود یافت. آتش یکی از امور استحاله‌کننده است. در اینجا سوختن بر سیمرغ یا خود عنقاء نقطه بر طرف کردن گرفتاری و رهایی از مشکلات است. در تصویر سازی دو اسطوره این اشتراک دیده می‌شود که سوختن عنقاء، نماد رهایی اقوام و سوختن بر سیمرغ، نماد رهایی خاندان زال است. بنابراین سوختن نماد رهایی است.

۲. ۴. ۶. عنصر وصف ظاهری و جسمی

یکی از ابعاد وصف ظاهری عنقاء و سیمرغ داشتن تصویر ترکیبی است. نمی‌دانیم فردوسی و ناقلان امثال کتاب مجمع‌الامثال چه تصویری از سیمرغ و عنقاء در ذهن داشتند. اما از تصاویر و دست نوشته‌های متأخر می‌فهمیم که آن دو، جانورانی ترکیبی بوده و بیشتر به پرنندگان خیالی و رؤیایی شباهت داشته‌اند. تصویر سیمرغ در متون پهلوی ترکیبی از سه جانور سگ، خفاش و طاووس است. سیمرغ ترکیبی در هنر ساسانی عبارت است از؛ جانوری دارای سر سگ و اغلب بالهای پرنده و دم طاووس دارد. ما از اعصار بسیار دیرین جانوران ترکیبی را نیز مشاهده می‌کنیم در هنر ساسانی چنین تصویری را می‌توان در قرون ۶ و ۷ میلادی دید. مشهورترین

این شواهد، مربوط به تصویر لباس خسرو پرویز در نقش سنگ‌نگاره‌های طاق بستان دیده می‌شود.

در مورد شکل ترکیبی عنقاء آمده است که: العنقاء لها بطن كبطن الثور و عظام كعظام السبع و وفيها من كل حيوان شبه (دمیری، ۱۴۲۶، ج ۲: ۲۲۱) او شکمی چون گاو، استخوانی مثل درندگان دارد. العنقاء كانت في كبر الجمل عظماً و وجهها وجه الانسان و يدها (نویری، ۱۹۸۵، ج ۱۴: ۹۰) او بزرگی شتر و صورت و دستانی مانند انسان دارد. این ساختار ناهمسان و مرکب از انسان و حیوانات در دو اسطوره، سبب بوجود آمدن اعمال شر و خیر شده است.

در عنصر وصف ظاهری چند نکته اهمیت دارد. اولاً، وصف شاعر و نویسندگان برگرفته از فرهنگ خاصشان بوده و فرهنگ تاثیرپذیرفته از محیط است. در محیط ایران طاووس با پرهای زیبایی یک پدیده قابل اهمیت است در وصف سیمرغ در کتب سعی شده سیمرغ را که ندیده‌اند. در قالب پدیده ملموس طاووس وصف کنند. اما در محیط عرب حیوان قدرتمند و قابل توجه عرب شتر است. بنابراین با وصف بزرگ و طویل العنق توصیف شده است. در نتیجه دو اسطوره در وصف ظاهری تحت تاثیر مستقیم محیط بوده‌اند. ثانیاً، زدن نقاب با ظاهر عجیب و غریب به قصد نمود تجلی شخصیت خارق‌العاده دو اسطوره است. ثالثاً، بیان خصوصیات عجیب، متنوع و مرموز، بیانگر قوی بودن جنبه خیالی اسطوره بر جنبه واقعیش است. رابعاً، از بُعد روان‌شناسی مشترکات این وصف ظاهری نمود تخیلات جمعی بشری است که ریشه در کهن‌الگوهای بشری و تخیلات جمعی دارد و فراتر از قوم و مکان خاص است. خامساً، شناخت تصاویر ترکیبی در اساطیر به مردم‌شناسی و فرهنگ کمک زیادی می‌کند.

۲. ۴. ۷. طول عمر

با توجه به واکاوی سیمرغ در شاهنامه، سیمرغ در سه مرحله زنده است و تنها در مرحله سوم، کشته شد. از آن مراحل بوی بقا و جاودانگی احساس می‌شود. فردوسی می‌گوید:

زتو بدسگالان همیشه نژند بمان همچنین جاودان زورمند
(فردوسی، ۱۳۷۹: ۱۱۳)

عنقاء امثال عربی که در داستان خالد و حنظله از بین رفت و مقطوع نسل شد شبیه مرحله سوم شاهنامه است. اما در داستان سلیمان (ع) پرواز کرد و در دریایی از دریاها مخفی شد. در

این روایت به سایر مراحل شباهت دارد واز آن بوی بقا و جاودانگی احساس می‌شود. شاید مَثَل عربی «اعزُّ من عنقاء مغرب» (میدانی، ۱۳۷۹: ۳۰۰) برگرفته از همین روایت باشد. زیرا وجود آن نایاب هست اما معدوم نیست.

۲. ۴. ۸. پرواز و عروج در آسمان‌ها

یکی از آرزوهای دیرینه انسان پرواز بوده‌است. پرواز خروج از ضعف و پستی است. علاقه به جاودانگی، بلندپروازی و حرکت به سوی افق‌ها از درون بشر می‌گذرد. پرواز سیمرغ به قصد یافتن غذا یا کمک به زال است. پروازش هدفمند است و شاید به دلیل همین بلندپروازی و قرار داشتن در آسمان است که او راز مرگ و زندگی و دردها را می‌داند و به موقع به کمک می‌آید. فردوسی می‌گوید:

همانگه چو مرغ از هوا بنگرید درخشیدن آتش تیز دید
(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۶: ۲۹۵)

عنقاء بلندپرواز است. غرض از پرواز برای رفع نیازهای جسمی خودش است. شبیه مرحله اول سیمرغ است. هر دو از بُعد داشتن بال و پرهای رنگارنگ یکسانند. افلاطون در رساله فدروس می‌گوید: بال و پر آن قسمت از تن است که از همه اعضا دیگر به خدا نزدیک‌تر است. خاصیت طبیعی آن گرایندگی به سوی آسمان‌ها و بردن تن بدان جاست و آنجا مسکن خدایان است. (افلاطون، ۱۳۶۲: ۱۳۷) بنابراین پر و بال دو پرنده ما را فرا می‌خواند که انسان اولیّه از آن‌جا که نمی‌تواند از مرگ و موجودات ماورایی نجات یابد، تلاش می‌کند از این حوادث که مانند ریسمانی بر دست و پای او در این دنیا بسته شده رهایی یابد. این رهایی با پرواز که توسط پر و بال صورت می‌گیرد، برآورده می‌شود.

۲. ۴. ۹. نوع وجود

وجود واقعی و خارجی برای سیمرغ و عنقاء قابل تصور است. اما در مرحله دوم و چهارم وجود خارجی سیمرغ شرط دارد؛ باید زال پر او را بسوزاند که این نوع از وجود در عنقاء دیده نمی‌شود. وجود بدون شرط در مرحله اول و سوم شاهنامه به وجود عنقاء شباهت بسیار دارد. با توجه به اصل فرآیند تکامل از خزندگان تا پرندگان و فسیل‌های کشف شده مربوط به دوره ژوراسیک، همه شواهد، تایید پرندگانی با خصوصیات خزندگان است و آرکتوپتریکس - نیای

پرنندگان - از آن نمونه است. (ا.ج. تی رودز، ۱۹۷۷: ۵۴ و ۱۳۷) در مقایسه دو اسطوره درمی‌یابیم که، پرنندگان شگفت‌انگیز با شباهت داشتن به دایناسورهای خون‌خوار و قوی در بن‌مایه‌های تاریخی اقوام، وجود واقعی داشته و اقوام مختلف متناسب فرهنگ و محیط خود آن‌ها را ترسیم کرده‌اند و به کمک تخیلات خود به آنها پر و بال داده‌اند. بنابراین وجود تخیلی سیمرغ و عنقاء ریشه در وجود واقعی‌اشان داشته که در تخیلات ایرانیان و اعراب به شکل اسطوره‌ای برای نسل‌ها باقی مانده است.

۲. ۴. ۱۰. انتقام

سیمرغ و عنقاء، هر دو برای بقای ذات انتقام گرفتند. سیمرغی که درخان پنجم به دست اسفندیار کشته شد. همان پرورنده زال بود که در نبرد رستم به آن اشاره شده است. در اینجا تضاد سیمرغ با اسفندیار به سبب انتقام خون جفتش است. فردوسی می‌گوید:

که آن جفت من مرغ با دستگاه به دستان و شمشیر کردش تباه
(فردوسی، ۱۳۷۵، ۶: ۲۹۷)

انتقام سیمرغ در اثر حالت روحی و روانی است که به هر موجودی دست می‌دهد و توجیه عقلی و قانونی دارد اما انتقام عنقاء از زن و کودک بی‌گناه، تنها در اثر قهر و جبر طبیعت است.

۲. ۵. تفاوت‌های سیمرغ فردوسی با عنقاء میدانی

تفاوت‌های دو اسطوره عبارتند از: ۱- عنصر هدف ۲- عنصر زبانی ۳- فرم ۴- محتوای ادبی

۵- نگرش و نوع عمل

۲. ۵. ۱. عنصر هدف

وقتی چهار مرحله حضور سیمرغ را در شاهنامه بررسی می‌کنیم در سه مرحله، هدف از حضور این پرنده اسطوره‌ای در حماسه، کمک به زال، رستم و پیروزی‌اش بر اسفندیار رویین‌تن است. در اینجا هدف، بخشیدن زندگانی به خاندان زال است و این‌که در هفت‌خان چهره‌ای اهریمنی می‌یابد به این دلیل است که اسفندیار به آیین زردتشت در آمده و مبلغ آن است و سیمرغ کشته می‌شود. زیرا درک این مساله آسان است که: دین زردتشت جادو نمی‌پذیرد، در حالی که وجود سیمرغ با جادو و آیین جادویی در آمیخته است. (نک.

مختاری، ۱۳۷۹: ۱۷۷-۱۸۰)

ایرانیان بر اساس آئین زردتشت، مطلق گرا هستند و سیمرغ پرنده اسطوره‌ای سیستان است. در سیستان بر اساس آیین زروانیسم^۶ که از هخامنشیان باقی مانده، اعتقاد به اهورا و اهریمن به عنوان جفت توأمان دارد. (دوستی، ۱۳۹۴، ش ۶: ۷۵) اما عنقاء که در روایات میدانی و امثال عربی حضور دارد. در هیچ کدام هدف خاصی برای آن مشخص نیست و غیر از داستان سلیمان (ع) که هدف، اثبات قضا و قدر الهی هست. دریافت می شود که هدف از سیمرغ نشان دادن بُعد مثبت و اهورایی خدایان است.

اما هدف از عنقاء در امثال، بُعد دوری و غیرقابل دسترسی است. در متون آمده: عنقاءٌ مُغْرِبٌ بَأَنهَا تَغْرِبُ كُلُّ مَا أَخَذَتْهُ (میدانی، ۱۹۹۶، ۲: ۲۸۰) در جای دیگر آمده: هذا الطائرُ بِالْمَغْرِبِ لِبُعْدِهِ عَنِ النَّاسِ (همان، ۱: ۳۵۷) شاید تاثیر قحطی، جنگ و کشتار در زندگی عرب سبب شده مرگ را درنماد اسطوره عنقاء تصویر شود که عزیزان را می برد و دور می کند و دیگر به آنان دسترسی نیست. این معنا از ضرب المثل «حَلَقَتْ بِهٍ عَنقَاءٌ مُغْرِبٌ يَضْرِبُ لِمَا يئِس مِنْهُ» (همان) از آن ناامید شد، استنباط می شود می توان عنقاء را نمود قدرت مرگ تصور کرد.

سیمرغ توتم خانوادگی زال است و مانند هر توتمی از فرزندان خود حمایت می کند، او به ظاهر پرنده شگفت انگیز است، اما رفتاری انسانی دارد. در واقع می توان گفت او نماینده یا رابط خداوند با بندگان است. اما عنقاء توتم هیچ خانواده‌ای نیست تا از کسی حمایت کند. بلکه نیروی اهریمنی و شکست ناپذیر ماورائی است. که برای برطرف کردن آن به پیامبر - رابط خدا و بندگان - باید متوسل شد.

۲.۵.۲. عنصر زبانی

تفاوت دیگر عنقاء با سیمرغ در زبان است. می دانیم زبان حیوانات، زبان رموز عالم است و عنصر اصلی حماسه این گونه تصور شده که بر رموز آگاه باشد. زال همنشین و پیوند با سیمرغ دارد و در دامان او پرورش یافته و دانستن زبان سیمرغ برای زال، دانستن زبان رازهای طبیعت است.

پیدایش زبان، مرز انسانیت و حیوانیت، فرهنگ و طبیعت و اندیشه و غریزه است. گویا میان سیمرغ و زال، رابطه‌ای زبانی است. این فصل مشترک میان طبیعت و فرهنگ است. این خصلت در اساطیر ایرانی دیده می شود که تفاوت میان فرهنگ و طبیعت حاکم بر تجربه‌های

عادی انسان است، ناپدید شده است. زبان سیمرغ را زال می‌دانست زیرا که هفت سال او را پرورانده بود و سخنان او را برای رستم ترجمه می‌کرد. (ر.ک. ثعالبی، ۱۴۱۷: ۲۶۸-۲۶۷) اما در هیچ روایتی عنقاء با افراد سخن نگفته و تنها در داستان سلیمان ایشان با قدرت الهی مانند تمام حیوانات با عنقاء سخن می‌گوید. در حالی که در شاهنامه مکرر میان زال و سیمرغ گفت‌گو هست.

۲. ۵. ۳. تفاوت در فرم و شکل متون

حکایات سیمرغ در متن حماسی به صورت منظوم است اما حکایات عنقاء در امثال در قالب جمله‌های کوتاه و مختصر که زیر بنای آن داستان‌های عامیانه، روایت‌ها و فرهنگ خاص عرب هست. نظم در برابر نثر هست. نمونه‌ای از وصف برگرفتن سیمرغ و عنقاء؛
 فرود آمد از ابر سیمرغ و چنگ بزد برگرفتش از آن گرم سنگ
 (فردوسی، ۱۳۷۵، ۱: ۱۴۱)

جاعت ذات یوم واعوزت الطیر فانقضت علی صبی فذهبت به ثم انها انقضت علی جاریه فضمتها الی جناحین لها صغیرین ثم طارت بها. (میدانی، ۱۹۹۶، ۲: ۲۸۰) باتوجه به این فردوسی با قدرت شعری، شخصیت سیمرغ را جذاب‌تر بیان کرده است. درمی‌یابیم نحوه فرود و جایگاه کودک و برداشتن قدرتمندانه در شعر از نثر ملموس‌تر است.

اسطوره سیمرغ با شخصیت‌های تاریخی درهم آمیخته است فردوسی با توانمندی شعری خود متناسب ماجراها بر سیمرغ نقاب‌های مختلفی می‌زند. نقاب پرنده شکاری، مادر، پزشک، حکیم، جنگجو و در آخر نقاب رازدان غیب. هر نقاب، سبب ظهور شخصیت‌های جذاب و متنوع شده و روند حماسه را زیباتر می‌کند. اما نقاب میدانی بر عنقاء، پرنده‌ای شکاری و خون‌خوار است که با ادامه ماجرا غلظت شرارتش بیشتر شده و شخصیت عنقاء لحظه به لحظه ترسناک‌تر ظاهر می‌شود. بنابراین بر فرهنگ ایران در آن دوره مرگ و امید، جادو و خرد، هردو حاکم هست. در حالی که بر قوم عرب مرگ و جادو سایه افکنده است.

۲. ۵. ۴. تفاوت در محتوا

سیمرغ در حماسه با شخصیتی جادویی و غیرواقعی ظاهر شده است. سیمرغ مشاور و کمک‌کننده به شخصیت‌ها با توانایی‌های فوق‌العاده، او که می‌خواهد روند حماسه را به سمت

پیروزی سوق دهد. وجود او سبب هیجان انگیزی حماسه است. عنقاء در امثال عربی جنبه توصیفی دارد که بر اساس روایت‌های خود تاثیرگذار بر فرهنگ و اذهان عرب است. سیمرغ، قهرمان محتوای شورانگیز و عنقاء در محتوای حکمت و عبرت آمده است.

۲. ۵. ۵. تفاوت در نگرش‌ها و نوع عمل

۲. ۵. ۵. ۱. عاطفه و فکر

سیمرغ در حماسه فردوسی کارهای آگاهانه انجام می‌دهد و حتی در شکار برای رفع گرسنگی فکر و آگاهی بر او تاثیرگذار است و سیمرغ دارای احساس عاطفه تصویر شده است، کودک را آورده اما عاطفه به او اجازه خوردن و دریدن نمی‌دهد. همین عاطفه و فکر و آگاهی او زمینه‌ساز حضور او در مراحل دیگر شاهنامه می‌شود و از او موجودی امانت‌دار و مشاوری دلسوز می‌سازد.

براو از سیمرغ گفستی سخن	فراوان خرد بود ودانش کهن
که ای شاه مرغان ترا دادگر	بدان داد نیروی و ارج و هنر
بفریاد بیچارگان یاوری	بنیکی بهر داوران داوری
بپیش من آورد چون دایه‌ای	که در مهر باشد ورا مایه‌ای

(فردوسی، ۱۳۷۵، ۱: ۱۴۴-۱۴۵-۱۵۰)

اما عنقاء در امثال و روایات امثال عربی به‌جز روایت سلیمان (ع) پرنده‌ای قوی بدون احساس و عاطفه تصویر شده است و او دارای سرشت حیوانی است. و برای رسیدن به غذا حتی کودک و زن را شکار می‌کند. به سبب همین شرارت، پیامبر دست به نفرین بر می‌دارد. نشانه‌ای از عدالت‌پذیری و اصلاح در عنقاء وجود ندارد و خوی حیوانی به شدت بر او حاکم است؛ بنابراین باید با قدرت غیبی از بین می‌رفت.

۲. ۵. ۵. ۲. عملکرد انسانی

در عرب عنقاء با اوصاف انسانی ترسیم شده است؛ در حالی که فردوسی به سیمرغ رفتار انسانی بخشیده است. برخی از صفات و اعمالی که در اوستا و شاهنامه به سیمرغ نسبت داده شده کاملاً رنگ انسانی دارد مانند چاره‌گری و سخن گفتن (سلطانی، ۱۳۷۲: ۲۲). عنقاء با

صفات انسانی آمده اما عملکرد انسانی ندارد. «وجهها وجه الانسان...» (نویری، ۱۴، ۱۹۸۵: ۹۰ و دمیری، ۲۰۰۳، ۲: ۲۲۲). این نکته درخور تأمل است.

۲. ۵. ۵. ۳. آگاهی از غیب

فردوسی در مورد سیمرغ راهنما می گوید:

چنین گفت سیمرغ کز راه مهر بگویم همی با تو راز سپهر
به زه کن کمان را و این تیز گز بدین گونه پروردی آب رز
زمانه برد راست آن به چشم شود کور و بخت اندر آید به خشم
(فردوسی، ۱۳۷۵: ۲۹۷-۲۹۶)

سیمرغ چوب گز، وسیله مرگ اسفندیار رابه زال معرفی می کند و آسیب پذیریش را برای او بر ملا می کند. بن مایه تاریخی آن برمی گردد به متون پهلوی که سیمرغ بر درخت مقدس همه درمان و یسپویش لانه دارد. در اینجا غیب دانی و تقدس سیمرغ در ارتباطش با گیاه بی مرگی قابل درک است. به نظر نگارنده غیب دانی توسط وحی یا عقل صورت می گیرد و آگاهی از غیب سیمرغ توسط نیروی اهورایی میسر است که می توان آن را عقل و خرد همان رسول باطنی انسان تفسیر کرد. اما در حکایات عنقاء نشانه خرد دیده نمی شود. اعمالش فقط به حکم غریزه صورت می گیرد.

۲. ۵. ۵. ۴. نتیجه عمل

نتیجه عمل سیمرغ با عنقاء تفاوت دارد. سیمرغ کودک را رشد یافته و تربیت شده برمی گرداند. اما عنقاء میدانی کودکی را که برده بر نمی گرداند. حتی بین نتیجه عمل سیمرغ با عنقاء روایت سلیمان هم تفاوت هست. البته هر دو مریبان خوبی هستند؛ زال تا آخر ماجرا مطیع اوست، رابطه مربی و شاگرد حاکم است و هرچه سیر داستان می گذرد وابستگی زال بیشتر نمود پیدا می کند. اما در مورد عنقاء نتیجه معکوس است؛ دختر ناآگاهانه به سبب تمایلات غریزی، عاطفی و درونی عملی انجام می دهد و سبب سرشکستگی عنقاء می گردد

۳. نتیجه

در تحلیل نمادهای داستان‌ها برخی از این نمادها اگرچه ممکن است فرعی و کوچک به نظر برسند، اما با بررسی‌های دقیق‌تر اتفاقات و توجه به ساختار داستان، روشن می‌شود که آن‌ها زمینه و ابزاری برای طراحی ماجرای اصلی هستند. عنقاء از این نوع است. از جمله، متونی که اسطوره‌ها در آن تجلی پیدا می‌کند حماسه، فولکلور و امثال است. اسطوره، در کنار حماسه و فولکلور، یکی از عناصر شکل دهنده فرهنگ و هویت قومی و ملی جوامع است. در مقایسه اسطوره سیمرغ شاهنامه فردوسی با عنقاء امثال میدانی، شباهت‌ها و تفاوت‌هایی میان آن دو هست. شباهت‌ها عبارتند از پرندگی اسطوره‌ای، با ویژگی‌های ظاهری عجیب و غریب، زاد و ولد و داشتن فرزند، قدرت جسمانی، سکونت در کوه، وجود آتش و سوختن، طول عمر، بقا و مرگ، پرواز و عروج در آسمان‌ها. تفاوت‌ها عبارتند از تفاوت در عنصر هدف، عنصر زبانی، فرم و شکل، محتوای ادبی و نگرش و نوع عمل. اگر چه این پرندگان اسطوره‌های جهانی هستند اما نمی‌توان مشخص کرد که اولین بار در میان کدام قوم از آن سخن رفته است؛ زیرا تمام اقوام و ملل این اسطوره را در ادبیات خود بازتاب داده‌اند.

بنابراین نتیجه می‌گیریم که اولاً، همه انسان‌ها جدا از خصوصیات شخصی، تنها از آن روی که انسان‌اند، دارای خواست‌ها و باورهای نزدیک و همانندی هستند که این خواست‌های مشترک سبب به وجود آمدن آثار مشابهی در ادبیات و نشانه‌ی اشتراک فرهنگی میان تمدن‌ها گردیده است. ثانیاً، براساس اصل علمی فرآیند تکامل از خزندگان تا پرندگان این نوع از پرندگان شگفت‌انگیز در بن‌مایه‌های تاریخی اقوام، وجود واقعی و خارجی داشته و اقوام به کمک تخیلات آن را به شکل اسطوره‌ای برای نسل‌ها ترسیم کرده‌اند. وجود تخیلی پرندگانی مانند، سیمرغ در ایران، مَلَمُو در مکتوبات آشور، عنکا در ترکیه، سمندل در هند، بنو در مصر قدیم، فینیق در یونان، روخ و سین هو در چین و عنقاء در عرب ریشه واقعی داشته است.

واژه عنقاء در زبان سامی پیش از اسلام آمده و ابن مقفع، طبری و ثعالبی سیمرغ پهلوی را عنقاء، ترجمه کرده‌اند در آثاری مانند اخوان الصفا و بعدها در عجایب المخلوقات قزوینی، همچنین در کتاب الحیوان جاحظ و حیاة الحیوان الکبری دمیری، صفات سیمرغ و عنقاء بسیار شبیه به هم آمده است. امروزه در فرهنگ لغات و ترجمه کتب عربی به فارسی و برعکس، دو

واژه عنقاء و سیمرغ به جای هم ترجمه می‌شوند. اسطوره‌های بشری از جمله سیمرغ فردوسی و عنقاء امثال میدانی با وجود منشاء غیر اسلامی در طول تاریخ بر فرهنگ و اندیشه ادیبان و دانشمندان دو ملت تاثیر گذار بوده‌اند و در سال‌های بعد، مسائل دینی و سیاسی دو ملت سبب جهش معنایی، شخصیتی و اشتراکات بیشترشان شده است.

یادداشت‌ها

۱. امثال جاری در زبان عربی که پیش از ظهور اسلام متداول نبوده است.
۲. عقاب فرو هشته بال با جود به پرواز درآمد. چو عقابی سرشکسته که بر تپه‌های مرتفع پرواز کرد.
۳. بحرال محیط، بحرال خضر، اقیانوس، دریای بزرگ. نام دریائی، در مغرب بی‌منتهی است. (آندراج، حرف ب) دریایی که در آن آفتاب غروب نمی‌کند (شرفنامه منیری) آبی که به گرد ربع مسکون درآمد قوم عرب آن را بحر محیط و گروه عجم آن را دریای بزرگ و اهل یونان بحر اقیانوس خوانده‌اند. چنین گوید ارسطاطالیس اندر کتاب آثار علوی که این دریا گرد زمین برگردد چون دائرةالآفاق و کشتی اندرین دریا کار نکند. و هیچکس دریا را نپیموده است (حدود العالم: ۹) اصطلاح بحرال محیط اغلب به معنی اقیانوس اطلس نیز به کار می‌رود که قسمت شمالی آن را به سبب بدی اقلیم و مخاطرات کشتیرانی در آن، بحرالظلمات یا دریای تاریکی می‌خواندند. (دائرةالمعارف فارسی، حرف ب)
۴. در راس آفریده‌ها عنقاء با شرافت (پادشاه) است. دشت و کوه غیر او را نمی‌جوید.
۵. ای سلمی آتش برافروز. قطعاً کسی را که دوست داری زیارت خواهی کرد.
۶. زروان در نوشته‌های پهلوی خدای زمان است. مذهب زروان حاصل و نتیجه تأثیر و نفوذ مذاهب بابلی در آیین زرتشت است.

کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی. (۱۴۱۵ق). الإصابة فی تمییز الصحابة. محقق علی محمد معوض. ج ۲. لبنان. بیروت: دار الکتب العلمیة.
۳. ابن خلکان. (۱۴۲۰ق). وفيات الأعیان. محقق احسان عباس. ج ۳. بیروت: دار الصادر.
۴. ابن منظور. (۱۹۹۰م). لسان العرب. بیروت: دار إحياء التراث العربی.

۵. اج. تی رودز، فرانک. (۱۹۷۷م). تکامل. مترجم محمود بهزاد. چ اول. ایران. چاپ اورنگ. انتشارات انجمن ملی حافظ منابع طبیعی و محیط زیست
۶. افلاطون. (۱۳۶۲). چهاررساله افلاطون. ترجمه محمود صناعی. تهران: علمی فرهنگی.
۷. الیاده، میرچا. (۱۳۷۲). چشم اندازهای اسطوره. ترجمه جلال ستاری. چ اول. تهران: توس.
۸. بایر. (۱۳۸۴). بندهش، مجموعه پژوهش‌های ایران باستان. ترجمه و تصحیح فضل الله پاکتژاد. ج ۱. تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
۹. ثعالبی، عبدالملک بن محمد بن اسماعیل. (۱۳۶۸). غرر السیر اخبار الملوک الفرس و سیرهم. مترجم محمد فضائلی. ایران. نشر نقره.
۱۰. الثعلبی النیسابوری، ابواسحاق احمد. (۲۰۰۶م). قصص الانبیاء (المسمى عرائس المجالس) لبنان. بیروت: دار الکتب العلمیه.
۱۱. داوود، انس. (۱۹۹۲م). الاسطوره فی الشعر العربی الحدیث. الطبعة الثالثة. القاهرة: دار المعارف.
۱۲. دمیری. (۱۴۲۴ق). حیاة الحیوان الکبری. حواشی احمد حسن بسج. الطبعة الثانية. لبنان. بیروت: دار الکتب العلمیه.
۱۳. دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۳). لغت نامه. ج ۸ و ۱۰. چاپ اول. تهران: نشر روزنه.
۱۴. رستگارفسائی، منصور. (۱۳۸۳). پیکرگردانی در اساطیر. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
۱۵. ریاضی، حشمت الله. (۱۳۸۶). برگردان روایت گونه داستان‌ها و پیام‌های شاهنامه فردوسی. ج ۱. تهران: نشر اوحدی.
۱۶. زمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر. (۱۴۱۲ق). ربیع الأبرار و نصوص الأخبار. محقق عبد الامیر مهنا. ج ۵. بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات.
۱۷. ----- (۱۹۸۷). المستقصى فی أمثال العرب. ج ۲. بیروت: دارالکتب العلمیه
۱۸. ستاری، جلال. (۱۳۷۲). مدخلی بر رمزشناسی عرفانی. چ اول. تهران: نشر مرکز.
۱۹. سلطانی گردهامزی، علی. (۱۳۷۲). سیمرغ در قلمرو فرهنگ ایران. تهران: انتشارات مبتکران.
۲۰. شمسیا، سیروس. (۱۳۸۷). فرهنگ اشارات. ج ۲. چاپ اول. تهران: میترا.
۲۱. شوالیه، ژان و گربران، آل. (۱۳۸۵). فرهنگ نمادها. ترجمه و تحقیق سودابه فضایی. ج ۳ و ۴. تهران: چیحون.

۲۲. طبری، ابوجعفر محمدبن محمد. (۱۴۱۲ق). جامع البیان فی التفسیر القرآن. بیروت: دارالمعرفه.
۲۳. عجینه، محمد. (۱۹۹۴م). موسوعه الاساطیر العرب علی الجاهلیه و دلالتها. ج ۱. طبعه الاولى. لبنان. بیروت: دارالفارابی.
۲۴. عطار. (۱۳۸۸). منطق الطیر. تصحیح محمد رضا شفیعی کدکنی. چاپ هفتم. تهران: نشر سخن.
۲۵. العکبری، ابوالبقاء. (۲۰۱۰م). شرح دیوان المتنبی. مصحح مصطفی السقا. ابراهیم البیاری. عبدالحفیظ شلیبی. ج ۱. بیروت: دارالمعرفه
۲۶. فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۵). شاهنامه از روی چاپ مسکو. به کوشش سعید حمیدیان. ۹ جلد. ایران. نشر قطره.
۲۷. ----- (۱۳۷۹). شاهنامه از روی چاپ مسکو. به کوشش سعید حمیدیان. ۹ جلد. چ پنجم. تهران: نشر قطره.
۲۸. کزازی، میر جلال الدین. (۱۳۸۰). از گونه‌ای دیگر. چ دوم. تهران: نشر مرکز.
۲۹. لوفر دلاشو، مارگریت. (۱۳۵۶). زبان رمزی قصه های پریوار. ترجمه جلال ستاری. تهران: توس.
۳۰. مختاری، محمد. (۱۳۷۹). اسطوره زال تبلور تضاد و وحدت در حماسه ملی. چ دوم. تهران: نشر توس.
۳۱. میدانی نیشابوری، ابوالفضل. (۱۹۹۶م). مجمع الامثال. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. بیروت: دارالجیل.
۳۲. ----- (۱۳۷۹). فراند الادب. اهتمام و ترجمه امیر شاهد. اصفهان: انتشارات جهاد دانشگاهی.
۳۳. نضال، صالح. (۲۰۰۱م). النزوع الاسطوری فی الروایة العربیه المعاصر. دمشق: اتحاد الکتاب العرب.
۳۴. النویری، شهاب الدین. (۱۹۸۵). نهایت الارب فی الفنون النادب. ج ۱۴ و ۱۳. ط. الثانيه. قاهره: دارالکتاب المصری مرکز تحقیق التراث.
۳۵. هینلز، جان راسل. (۱۳۸۵). شناخت اساطیر ایران. ترجمه محمد حسین باجلان فرخی. چ دوم. تهران: اساطیر.
۳۶. یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۷۵). فرهنگ اساطیر و اشارات در ادبیات فارسی. چاپ دوم. تهران: انتشارات سروش.
۳۷. الیافعی، عبدالله بن اسعد. (۱۹۷۰). مرآة الجنان و عبرة الیقظان. ج ۴. بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات.

مقالات

۱. جعفری قریه، حمید و احمدی زاده کهن، فاطمه. (۱۳۹۶). مرغ شُو در باورهای کهن مردم جنوب کرمان. فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره شناختی. س ۱۳. ش ۴۶. صص ۱۱-۳۶.
۲. حنون، عبد الحمید. (۲۰۱۷). الموروث الاسطوری فی الادب العربی الحدیث والادب المقارن. مجله إشکالات/ معهد الآداب واللغات بالمركز الجامعی لتامنغست. الجزائر. عدد ۱۱. ورق ۱۸۰-۲۰۹
۳. خزایی، محمد؛ فربور، فریناز. (۱۳۸۳). بررسی نماد تصویر سیمرغ با تاکید بر شاهنامه فردوسی و منطق الطیر عطار. مجله هنر و مردم. ش ۲۰، صص ۴-۱۴
۴. دوستی، مینا. (۱۳۹۴). روابط تصویری بینا نشانه‌ای سیمرغ با نظام ادبی آن در منطق الطیر عطار. فصلنامه نگارینه هنر اسلامی. صص ۷۱-۸۴
۵. صانع‌پور، مریم. (۱۳۹۰). اسطوره‌شناسی تطبیقی در سنت فرهنگ غرب. مجله غرب شناسی بنیادی پژوهشگاه علوم انسانی. س ۲. ش ۱. صص ۲۵-۳۸
۶. قائمی، فرزاد. (۱۳۹۲). بررسی کهن الگوی انسان نخستین و نمودهای آن در بخش پیشدادی شاهنامه بر مبنای اسطوره‌شناسی تحلیلی. فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره شناسی. واحد تهران جنوب. س ۹. ش ۳۱. صص ۱۶۰-۱۸۰
۷. مشکور، محمدجواد. (۱۳۶۵). سیمرغ و نقش آن در عرفان ایران. مجله هنر و مردم. دوره ۱۵. ش ۱۷۷ و ۱۷۸. دریافت ۹۶/۷/۳۰
۸. نجفی ایوکی، علی. (۱۳۸۹). اسطوره‌های برجسته در شعر عبد الوهاب البیاتی. مجله ادبیات علوم انسانی سابق. ش ۲. صص ۱-۲۶

9. Ahian.c. Geneva. (1611). De natura animalium libri ، XVLL. VOL ، by: Petro Gillio ، Conrado Gesnero ، Tornaesium.

10. Madan ، D.M. (1911). Pahlavi Dinkard ، 2volumes ،Bombay.